حقایق ہندی

میر عبدالواحد بلگرامی

تصحیح وتدوین

محمد احتشام الدین



مرکز تحقیقات فارسی

علی گڑھ مسلم یونیورسٹی

علی گڑھ

اهداء

برای کشمیر ریسرچ انسٹیٹیوٹ

بسم الله الرحمن الرحیم

فرستنده:

داکتر محمد احتشام الدین

علی گڑھ مسلم یونیورسٹی

مرکز تحقیقات فارسی

A-4-Shibli Road

A.M.U Aligarh 202002

U.P

[illegible]

5.6.12

رساله

حقایق هندی

سیر عبدالواحد بلگرامی

تصحیح و تدوین

محمد احتشام الدین



مرکز تحقیقات فارسی

A-4، خیابان شبلی

دانشگاه اسلامی علیگره



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی، دانشگاه اسلامی علیگره

نام کتاب : حقایق هندی

تصحیح و تدوین : محمد احتشام الدین

نوبت چاپ : ۲۰۱۰م

چاپ خانه : اے.ایم.یو. پریس، علیگره

فهرست مطالب



پیشگفتار

روابط فکری و فرهنگی و لسانی و ادبی که بین هند وایران از ازمنهٔ قدیم استوار بوده منجر شده است بوجود آوردن یك فرهنگ مشترك در سرزمین هندوستان و تالیف آثار گرانبها که نشانگر و شاهد تبادل افکار و ایجاد اسالیب تازه و جالب می باشد. فرهنگهای قدیم و غنی این هر دو کشور بنوع های مختلف و جنبه های نو به نو در این آثار جلوه می نماید. 'حقایق هندی' تالیف میر عبد الواحد بلگرامی که متن تصحیح شده ی آنرا پیش نظر دارید هم یکی از آن آثار مهم بشمار میرود. مولفش یك موضوعی فوق العاده جالب و تازه را انتخاب کرده است که برای همه آنان که با عرفان و شعر و ادب و موسیقی علاقه دارند حایز اهمیت خاصی می باشد. او در تالیف خود واژه های مخصوص سرودهای موسیقی هندی مانند دهرپد و بشنپد و.. را انتخاب کرده به معانی عرفانی آن می پردازد و تك تك آنها را توضیح می دهد. ما می دانیم موسیقی و سماع و نغمه و سرود در بعضی مکتب های عرفانی معنویت و اهمیت زیادی دارد. سرود های موسیقی هندی هم سرشار از عشق و روحانیت و حال و شور هست که شنونده را به یك جهانی پر آرامش و خارج ازین

دنیای پر هیاهوی و آلام و زشتی می برد. هدف میر عبدالواحد در تشریح عرفانی واژه ها و اصطلاحات هندی سرودهای مختلف موسیقی نشان دادن به هم آهنگی و نزدیکی بین فکر و فرهنگ ایران و هند بوده.می توان گفت 'حقایق هندی' گویا یك معبر و شاهراهی است بین افکار عرفانی ایران و هند و خواننده را متوجه می سازد که علت غایی و حقیقت نهایی فرهنگ این دو کشور متمدن و همسایه همزیستی و توجه به روحانیت و بشردوستی بوده است.

یکی از اهداف عمده ی مرکز تحقیقات فارسی اجرای پروزه های بین رشته ای و فرهنگی است و ما سپاسگزاریم از آقای دکتر محمد احتشام الدین ریسرچ فیلو مرکز تحقیقات که چنین اثر جالب و پر ارزش را با دقت نظر و سعی هرچه تمامترتصحیح و تدوین کرده اند.امیدواریم محتوی اش از لحاظ گوناگونی مطالب و نبوغ معنی مورد توجه محققین فرهنگ و ادب و عرفان هند و ایران قرار گیرد.



مقدمه

حقایق هندی یکی از آثار مهم و ارزشمند میر عبدالواحد بلگرامی در زمینهٔ تصوف و موسیقی و فرهنگ هند می باشد و بین کتابهایی که در سرزمین هند بزبان فارسی برشتهٔ تحریر در آمده است، مقام شامخی دارد.

شرح احوال مولف:

شرح حال مولف در کتب تاریخ و تذکره و منابع دیگری که در زمان حیات وی و بعد ازان نوشته شد، دریافت می شود. علاوه بر این اطلاعاتیکه راجع به مولف و آثار وی در تحریرخودش وجود دارد تکیه کرده اطلاعات لازم را بدست آورده ایم.

میر عبدالواحد بن ابراهیم بن قطب الدین بن ماهرو بلگرامی متخلص به شاهدی یکی از علماء متبحر و صوفی عالی مشرب بود و از حیث عارف کامل در صوفیای هند جای مخصوص بخود دارد. اصل او از سادات حسینی واسطی بلگرامی است و او مذهب حنفی و مشرب چشتی را داشت. میر غلام علی آزاد بلگرامی در تالیف معروف خود 'مآثرالکرام' ذکر وی در فصلی که مخصوص بفقرا است، آورده است.[1]

میر عبد الواحد در سنه ۹۱۲ یا ۹۱۵ ه‍ ق بمقام ساندی که از بلگرام (قصبه ای معروف در ایالت اتار پردیش) بر ۱۶ کیلو متر واقع است متولد شد و همانجا نشوو نما یافت. افرا دخانوادهٔ میر، همه اهالیان علم و فضل، صوفی مشرب و سرشناس و محترم بودند. جد بزرگوارش سید ماهرو بن سید شاه بده از مشایخ معروف زمان خود بشمار می رفت. سید ماهرو بسبب ماموریت حکومت از بلگرام به سره[2] رفته و آنجا سکونت پذیرفت. اما بعد از وفات ماهرو بعضی از اولاد وی در قصبهٔ ساندی اقامت گزیدند. سید ماهرو سه پسر داشت و میر از اولاد پسر سوم است که از ساندی به بلگرام در موطن آباء و اجداد خویش آمده ساکن شده بود و از فیوض و برکات خویش تشنگان معرفت را سیراب می کرد.

راجع به کودکی و اوایل زندگانی و تحصیل علم میر عبدالواحد اطلاعاتی زیادی نداریم البته تذکره نویسان و معاصران وی معترف به ذوق و استعداد علمی و شعر گویی میر بوده اند. از آثار مختلف وی بر می آید که میر عبدالواحد بر علوم مروجه و متداول آنزمان تبحر کامل داشت و یکی از علمای معروف زمان خود بشمار می رفت. او با زبان و ادب و شعر فارسی خصوصاً با تصوف و عرفان علاقهٔ خاصی داشت و در موسیقی نیز دست داشت.

میر عبدالواحد روزگار جوانی خود را در کسب معارف و

خدمت مشایخ گذرانده و مورد الطاف پیر و مرشد خود شیخ صفی [3] قرار گرفت و از وی بوجوه احسن استفادهٔ ظاهری وباطنی کرد. میر هنوز هیژده ساله بود که شیخ صفی بدارالبقا شتافت. بعد وفات شیخ میر در خدمت شیخ حسین سکندره [4] رسید و در تربیت وی منازل سلوک را طی کرد و خرقه ای نیز از وی گرفت. خود او درین باره می گوید:

"این فقیر مرید مخدوم شیخ صفی است و خلافت مخدوم شیخ حسین دارد. مخدوم شیخ حسین را با پدر این فقیر الفتی و محبتی تام بود... و پدر فقیر نیز خلیفهٔ مخدوم شیخ صفی بود. بدین سبب این فقیر رجوع به مخدوم شیخ حسین کرد و مخدوم شیخ حسین نیز عنایتها و نوازشهای فراوان ارزانی داشتند که یار زادهٔ ماست و جامهٔ خلافت نیز پوشانیدند." [5]

غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد می نویسد:

آنجناب از بیعتیان خاص شیخ صفی سائی پوری است واز خلفای پیش قدم شیخ حسین سکندره .... عمری دراز مسند ارشاد را بجلوس میمنت مانوس زینت بخشید و سالکان مناهج حق پرستی را بسرابستان کبریا رسانید." [6]

نیز وی در 'مآثر الکرام' راجع به مشیخت و بزرگی میر می نویسد:

"قطب فلک ولایت و مرکز دایرهٔ هدایت بود
صاحب آیات ظاهره و کرامات باهره."[7]

ملا عبد القادربدایونی که معاصر میر عبدالواحد بود دربارهٔ وی اینطور ابراز نظر می کند:

"شیخ عبدالواحد بلگرامی بسیار صاحب
فضائل و کمالات و ریاضت و عبادت است."[8]

شیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار میر را به قنوج نسبت داده و میر علاء الدوله قزوینی، مولف نفائس المآثر او را از سادات قنوج نوشته است. ممکن است سبب نسبت دادن میر به قنوج این باشد که در آن وقت بلگرام از توابع قنوج بود. دکتر سعید نفیسی می نویسد 'از مشایخ معروف هند در قرن دهم و از مردم بلگرام در سرزمین قنوج بوده.'[9]

علت دیگر نسبت دادن میر به قنوج اینست که او برای چندی در قنوج بود. بدایونی هم راجع به توطن میر به قنوج اشاره کرده و نوشته است که میر هر سال برای شرکت کردن در عرس شیخ حسین از بلگرام می آمد.:

"بهرهٔ تمام از صحبت شیخ حسین سکندره
دریافته و هر سال از بلگرام بجهت عرس شیخ
می آمد... و در قنوج توطن می داشت."[10]

میر عبد الواحد بیش از صد سال(۹۱۵ تا ۱۰۱۷) زندگی کرد و بیشتر از ده بادشاه را دید اما ارتباط او با سلاطین مسلمانان هند

ثابت نیست. البته در بعضی تذکره ها ذکر ملاقات وی با اکبر بادشاه دیده می شود. طبق غلام علی آزاد بلگرامی:

"چون صیت بزرگی میر عبدالواحد سامعه افروز اکبر بادشاه گردید، معتمدی را نزد میر فرستاد و از کمال تمنا درخواست ملاقات نمود. میر قصد اردوی معلی کرد و چون بدرگاه سلطانی رسید بادشاه اعزاز و اکرام تمام بتقدیم رسانید و پانصد بیگه زمین از بلگرام بطریق سیورغال[11] نیاز کرد."[12]

راجع به ملاقات میر با اکبر شاه مولانا محمد میان قادری مارهروی می نویسد که روزی در مجلس شاهنشاه اکبر، مطربی این ابیات میر عبد الواحد را می سرود:

من مستم و تو مستی ما را که برد خانه
من با تو همی گفتم کم خور دو سه پیمانه
صد بار ترا گفتم کز عشق بلا خیزد
هان ای دل دیوانه هشیار شدی یا نه

این ابیات اکبر شاه را چنان تحت تاثیر گذاشتند که پرسید که این ابیات از کیست؟ نواب صدر جهان گفت از میر عبد الواحد بلگرامی. شاه قاصدی فرستاد و درخواست ملاقات نمود و با اینطور ملاقات بین هر دو بعمل آمد.[13] اما هیچ شواهد تاریخی درین باب نداریم.

ملا عبد القادربدایونی با میر عبدالواحد روابط صمیمانه داشت و با وی ملاقات کرده بود. وی راجع به ملاقات خود با میر اینطور نوشته است:

"در سال نهصدو هفتاد و هفت که فقیر از لکهنو به بلگرام رسید م شبی به عیادت آمد و آن ملاقات اول بار بود که حکم مرهم داشت و گفت این همه گلهای عشق است و مخدومی شیخ عبد الله[14] بدایونی نیز اتفاقا چون رجال الغیب از بدایون همانجا تشریف آوردند و یقین شد که اگر شب قدر دریافته باشم آن شب خواهد بود"[15]

میر شاعر خوش قریحه، و صاحب ذوق عصر خود بود و در غزل گویی خود را شاگرد خواجه حافظ می دانست. تذکره نویسان و معاصران وی مانند بدایونی وغیره هم به شعر گویی وی معترف اند. بدایونی می نویسد که"میر طبع نظم بلند دارد"[16] خود میر در حل شبهات می نویسد:

"این کس در فن غزل تلمیذ خواجه حافظ شیرازی است قدس سره و خواجه نیز به شاگردی خود مرا قبول کرده و گویا باین ضعیف ایمای نموده:

هر که در طور غزل نکتهٔ حافظ آموخت
یار شیرین سخن نادره گفتار من است"[17]

آزاد بلگرامی در سرو آزاد می نویسد: "دیوان غزل موجزی ازو موجود است و کلامش روش زمان خود دارد" واین ابیات را از وی نقل کرده است:

زگریه خانهٔ سردم خراب خواهم کرد
خیال غیر تونقشی بر آب خواهم کرد
....

کوته چکنم قصهٔ زلف تو دراز است
بو را نتوان بست درین نافه که باز است
....

دانی که خوشنویسی ما از برای چیست
مائیم واسطی و قلم نیز واسطی است[18]

صاحب نفائس المآثر در مورد شعر گویی میر اینطور اظهار نظر می نماید که "میر سلیقهٔ شعر خوب دارد" و این شعر از وی نقل می کند:

مرو بجنگ چو اول بصلح آمده ای
دمی به لطف نشین تا زخویش برخیزم[19]

نسخه ای از دیوان میر عبدالواحد در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر تحت شماره ۸۹۱٫۵۵۱۱/۸ ذخیرهٔ احسن نگهداری می شود. این نسخه مشتمل می باشد بر چهل و یك ورق و بقلم ریاض الدین بمقام بلگرام در سال ۱۱۱۶ه استنساخ شده است.

مولانا محمد میان قادری مارهروی در اصح التواریخ نوشته که نسخه ای از دیوان میر در کتابخانهٔ خانقاه برکاتیه، مارهره وجود داشت ولی حالا این نسخه از بین رفته، اما وی دربارهٔ نسخه علیگر هیچ ذکری نکرده است.

علاوه بر آثار منظوم وی مانند 'مناظره انبه و خرپزه' وغیره، اشعاری که میر برای توضیح مطالب در حقایق هندی درج کرده است نیز شاهد است که میر در شعر گویی مهارتی بسزا داشت.

میر عبدالواحد در زبان هندوی هم شعر می گفت ودر اصح التواریخ شعر هندوی از وی نقل شده است.

وفات:

میر در شب جمعه سیوم رمضان سال ۱۰۱۷ه(۱۶۰۸م) وفات یافت [۲۰] و مزار فایض الانوارش در بلگرام واقع است .یکی از ارادتمندی میر قطعه تاریخ وصال وی گفته که بر صفحه آخر نسخه حقایق هندی در حاشیه درج است:

سحر غنودم دیدم که می سرود فلک
گزیده نیل ردا ماتمینه بر قاقم
ز سالکان ره ارشاد کس بسر نبرد
که شد به تیر فنا هادی حقیقت گم
موحدی که بسر وجود واحد بود
بغار کشف چو صدیق با نبی دوم

شکست باصره مردسی اجل کو بود
بفیض خانه چشم وجود را مردم
ازین ترانه برم آمد و بگفت خرد
که ای لب تو موالید فیض را شده ام
زسال فوت و شب وصل و روز عرسش گو
که سی برم بر کروبیان چرخ نهم
برفت واحد صوری و معنوی گفتم
هزاروهفده و شب جمعه ماه صوم سیوم[21]

آثار و تالیفات میر عبدالواحد بلگرامی

از آثار و تالیفات میر عبد الواحد بلگرامی چندتا کتاب به دست ما رسیده است. آثار و تالیفات میر عبارتند از : دیوان غزلیات، سبع سنابل، حقایق هندی، شرح الکافیه فی التصوف، شرح نزهة الارواح، رساله حل شبهات، شرح گلشن راز، شرح مصطلحات دیوان حافظ، شرح معمای قصه چهار برادر، مناظره انبه و خرپزه وغیره. نسخه های خطی بیشتر از آثار وی در کتابخانه های مختلف هند وجود دارد، اما متاسفانه بیشتر از آنها تا کنون بچاپ نرسیده است.

در فوق راجع به شعر گویی میر و دیوان وی سخن رفت اینک به شرح مختصری از بعضی ازین آثار می پردازیم.

۱- سبع سنابل:

شاید درمیان آثار میر مهمترین ومعروفترین کتاب سبع سنابل است که در سال ۹۶۹ باتمام رسید و در سنه ۱۲۹۹ه از مطبع نظامی کانپور به چاپ رسیده است.

آزاد بلگراسی راجع به سبع سنابل سی نویسد:

"واشهر تصانیف او کتاب سبع سنابل است در سلوك و عقائد"[۲۲]

سبع سنابل دارای هفت سنبله ایست که در آن مولف نکته های اساسی سلوك و عرفان را بوجه احسن توضیح داده است و ارتباط شریعت و طریقت را دقیقا بیان نموده است. هدف مولف از تالیف این کتاب اصلاح اجتماع و رفع فساد عقائد بوده است. وی صراحتا نوشته است که در راه طریقت اتباع شریعت لازم است و بدون شریعت طریقت حاصلی ندارد. موضوعاتی که درین کتاب مورد نظر مولف بوده است عبارتند از: عقائد و مذاهب، حقیقت پیر و مرید، قناعت و ترك دنیا، خوف و رجا، حقائق وحدت، وغیره.

۲- **شرح الکافیه فی التصوف:**

این کتاب شرح عارفانهٔ کتاب معروف کافیه تالیف جمال الدین ابوعمروعثمان بن عمر (ستوفی ٦٤٦) است که در علم نحو عربی از ارزشی خاصی برخوردارست. این کتاب از زمان مولف در مدرسه ها داخل نصاب بوده است و شرحهای متعددی ازین

کتاب نوشته شده بود که معروفترین آنها شرح ملاجامی است. میر شرح کافیه را در بیان حقایق و تصوف و عرفان نوشته است. آزاد بلگرامی نوشته است که در تقلید و تتبع میر دو کس دیگر، ابوالبقاجونپوری و ملاموهن بهاری هم سعی این کرده و شرح کافیه را در بیان معارف و سلوک نوشته. شرح ابوالبقا در زبان عربی است اما ملا موهن بهاری در زبان فارسی این کار را انجام داده است.

۳- شرح نزهة الارواح:

نزهة الارواح تالیف منظوم سید حسین بن محمد معروف به امیر حسینی غزنوی (متوفی ۷۱۷) است. میردر سال ۹۸۵ ه شرحی ازان نوشته و در آن حقایق عرفان و سیر منازل سلوک را بطور ایجاز در پردهٔ اشارات و تشبیهات و استعارات بیان کرده است. ملا عبدالقادر بدایونی راجع به این کتاب می نویسد:

"شرح بر نزهة الارواح نوشته محققانه"[۲۳]

در'ماثرالکرام' آزاد بلگرامی از قول محمد غوثی مندوی نوشته است که:

"بر نزهة الارواح شرح لائق متین بر نگاشته فراوان توجیه و تاویل بکار برده جمیع مقاصد عبارات را متوجه سمت حقیقت گردانیده است."[۲٤]

نسخه های خطی شرح نزهة الارواح در کتابخانه های هند و پاکستان موجود است.

٤- **رساله حل شبهات:**

در حقیقت این کتاب در پاسخهای آن سوالاتی و مشکلاتی است که مولف در آغاز سلوك ازآن روبرو بوده است و هدف میر عبدالواحد از تالیف این رساله از خود قول او که در مقدمه بدان اشاره کرده است تسکین دل خودش بود:" مدعای من ازین تالیف تسکین خود است." میر در حل شبهات پاسخهای ٥٣ سوالات رقم کرده است از قبیل:حضور قلب در نماز و تعریف آن از روی شریعت و طریقت، مخالفت نفس باتباع شریعت،خدا و رسول خدا را در خواب دیدن و علامت آن و..

در آخر رساله میر معانی و تشریحات اصطلاحات تصوف خصوصا مصطلحات اشعار خواجه حافظ شیرازی مانند زلف، بوسه، بلبل، قمری وغیره را بیان کرده است. آغاز کتاب چنین است:

"...می گوید ارزل عباد الله الکریم مفلس بی مایه عبد الواحد ابراهیم این اسوله ایست چند که بقدر مهم رکیك خویش املا نموده آمد تا وهم تفاوتی که در بعضی جاها میان شریعت و طریقت و حقیقت بخاطر فقیر می نمود و تعارضی و تخالفی با شریعت که در بعضی ابیات خواجه حافظ شیرازی قدس سره در باطن فقیر بود مرتفع شود و موافقت اصلی که میان هر یك شان است ظاهر گردد."[٢٥]

نسخه ای از حل شبهات در کتابخانه مولانا آزاد،دانشگاه اسلامی علیگر تحت شماره ۲۹ء۷/۲۱/۲ ذخیره احسن، و در کتابخانه رضا، راسپور نگهداری می شود.

شرح معمای قصه چهار برادر:

طبق قول سعید نفیسی این کتاب شرح برهان العارفین تالیف یوسف حسین چشتی معروف به سید محمد گیسودراز است. علاوه بر شرح میر، شرحهای مختلفی ازین کتاب نوشته شده است .سعید نفیسی می نویسد:

> "بر رساله برهان العارفین او(سید محمد گیسو دراز) هفت شرح مختلف نوشته اند ....شرح چهارم از میر عبدالواحد بلگرامی (است)" [۲۶]

حقایق هندی:

رساله حقایق هندی که متن آن پیش خود دارید، مهمترین تالیف میر عبدالواحد بلگرامی بشمار می رود. این اثر پر ارزش در قرن دهم هجری به نگارش در آمده است. کتب تاریخ و تذکره ها مثل مآثر الکرام و ... اطلاعاتی راجع به حقایق هندی در بر می دارد. در زمانهٔ حاضر نیز حقایق هندی مورد توجه دانشمندان و محققان و مورخان بوده است. دکتر اطهر عباس رضوی بسبب اهمیت و ارزش این رساله ترجمهٔ هندی آنرا در سال۱۹۵۷م از کاشی(بنارس) بچاپ رسانید.

ویژگی حقایق هندی آنست که در آن مولف اشارات و معانی عارفانه الفاظ های هندی را که در سرود و راگ های هندی مانند **دهرپد** و **بشنپد** وغیره متداول و مستعمل بود و اهل عرفان ازان معانی عارفانه را مراد گرفتند توضیح داده است و تشریح آنرا به موجز ترین و شیرین ترین پیرایه ها بیان نموده است. حضرت حمزه شاه مارهرویؒ[۲۷] راجع به حقایق هندی می نویسد که:

"از جمله تصانیف آن حضرت حقایق هندی است.
الفاظ هندی متداول درسرود را در معانی تصوف ارقام ساخته عجیب تاویلات بکار برده بر معانی تصوف فرود آورده."[۲۸]

چنانکه ما میدانیم عارفان هندی نژاد مانند امیر خسرو ودیگر، زبان هندوی را دوست داشته اند. ایشان افکار و رموزعارفانه را در زبانهای محلی هند مانند اودهی و برج بهاشا هم بیان می کردند. خسرو درباره زبان هندی یا هندوی عقیدۂ خو را اینطور ابراز می نماید:

غلط کردم گر از دانش زنم دم — نه لفظ هندیست از فارسی کم
بجز تازی که میر هر زبان است — که بر جمله زبانها کامران است
دگر غالب زبانها در ری و روم — کم از هندیست شدز اندیشه معلوم

خسرو وقتی که مرشد و مراد او خواجه نظام الدین برحمت خدا پیوست این دوهره زبان هندوی (برج بهاشا) را خواند:

گوری سووی سیج پر مکھ پر داری کیس
چل خسرو گھر آپنے رین بھئی چھون دیس

غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد یك فصلی جداگانه در ذکر آن شاعران آورده است که به زبان هندی شعر گفته اند مثلا میر عبدالجلیل بلگرامی، سید غلام نبی بلگرامی، میر عبدالواحد ذوقی بلگرامی، وغیره. علاوه برین بعضی از صوفیاء در بارۂ مصطلحات عارفانه هندوی کتابی هم نوشته بودند و حقایق هندی یکی از آن می باشد.

سبب تالیف:

در قرن شانژدهم میلادی سرودهای دهرپد و بشنپد درمیان مردم هند بسیارمقبول و مطبوع بود و اهمیت و ارزشی که هندوان به دهرپد و بشنپد دادند مسلمانان هم در حفظ آن سعی وافری نمودند. در مجالس حکمرانان گورکانی مانند اکبر شاه، جهانگیر و.. سرود هندی خصوصا دهرپد سروده می شد. می توان گفت در عهد گورکانیان سرودهای هندی و برج بهاشا و اودهی تا اینقدر شیوع پیدا کرده بودند که از دربار شاهان تا محافل سماع صوفیاء رواج یافتند. لازم به تذکر است که سرودن دهرپد و بشنپد در سماع صوفیا نزد بعضی عالمان پسندیده نبود و ایشان ایراد هم گرفتند. و شاید همین امر مولف را برای تالیف این رساله آماده کرده باشد. علاوه برین عرفا و صوفیا به سبب لطافت و سادگی و

برجستگی زبان هندوی خیلی بآن علاقه مند بودند. و بهمین سبب بود که صوفیان علاوه بر زبان فارسی در زبانهای محلی هند هم افکار عارفانهٔ خود را بیان فرمودند، مثل خود مولف حقایق هندی.

میر این رساله را در سال ۹۷۴ھ باتمام رسانید خودش می نویسد:

"تصنیف این رساله در ماه جمادی الاول شد.

تاریخ سال او نهصدو هفتاد و چهار بود." [۲۹]

ابواب و فصول:

رساله حقایق هندی مشتملبر یك مقدمه مختصری و سه فصل می باشد بشرح ذیل:

فصل اول: در اشارات معانی آ ن کلماتی که در دهرپد واقع می شود.

فصل دوم: در اشارات معانی آ ن کلماتی که در بشنپد واقع می شود.

فصل سوم: در اشارات معانی آ ن کلماتی که در بعضی جای دیگر ورای دهرپد و بشنپد واقع می شود.

محتوی و مطالب:

چنانکه در فوق گفتیم، مولف درین رساله معانی عارفانه ی بیشاز سیصد کلمات هندی که در سرودهای دهرپد، بشنپد وغیره متداول بود، بیان فرموده و توضیح داده است. وی در مقدمه می نویسد:

"این ضابطه اشارات معانی است بعضی کلمات هندی و راگ متداول است در سرود."[30]

قبل از توضیح کلمات موسیقی هندی میر مقدمه مختصری نوشته است و درین مقدمه توضیح داده که هیچ کلمه را ضابطه کلیه نتوان بست زیرا که نزد اهل تحقیق هر کلمه را صورتی است و هر صورتی را معانی بسیار و هر معانی را صور بیشمار است. وی می نویسد:

"بدانکه هیچ کلمه را در اصطلاح اهل تحقیق ضابطهٔ کلیه نتوان بست بحکم آنکه پیش ایشان هر کلمه را صورتی است و آن اعتبار تقید اوست بهر وجه که باشد و معنی است و آن اعتبار اطلاق اوست بهر وجه که باشد و وجوه تقید و اطلاق از نسب و اعتبارات برخیزد....... و نسب و اعتبارات را حد و نهایت نیست بضرورت که هر صورتی را معانی بسیار باشد و هر معنی را صور بیشمار ازین جهت هیچ کلمه را ضابطهٔ کلیه نبود."[31]

از عبارت فوق بر می آید که مولف می خواهد بگوید که علاوه بر آن تشریحی که او نموده است، تاویلات و تصریحات دیگر هم برای آن کلمات عارفانه ممکن است. و هدف او فقط

خوانندہ صادق و ذایق را مفتاحی و مصباحی فراهم کردن بوده است. خودش می نویسد:

''اما اینقدر که نبشته شد صادق را مفتاح معانی است محرم را مصباح لمعانی و وجوه ناشایسته که باطن مستمعان را پراگنده گرداند اشارت این طایفه ازان همه منزه باشد''[32].

مولف کلمات هندی مانند **تیکا** و **تلک** را اینطور توضیح داده است:

اگر در کلمات هندوی ذکر ''**تیکا**'' و'' **تلک**'' واقع شود اشارت افتد بر نور صلاح که در روی پیدا آید. **سیماهم فی وجوههم من اثر السجود**. نشان عاشقان از دور پیداست.[33]

و در توضیح کلمه''سنگار'' می نویسد:

و اگر در کلمات هندوی ذکر'' **سنگار**'' واقع شود اشارة افتد بر آن آراستگی که مشاطۂ ید قدرت از رنگ صبغة الله آنرا بیاراست و آن جمال مصطفی بود صلّی الله علیه وسلم که **انّ الله جمیل و یحب الجمال** و باشد که اشاره بر حلیه آن مقامات کنند چون توبه و استغفار و زهد و توکل و تسلیم و تقوی و رضا و امثال ذلك.[34]

ودر توضیح کلمه **هار** می نویسد که:

"اگر در کلمات هندوی ذکر "**هار**" واقع شود اشارت افتد بر حمایل حماید اخلاق و احوال که در یك استعدادی جمع آیند وگاه طوق عبودیت مراد باشد."[35]

مولف در توضیح و تشریح کلمات هندوی از آیهٔ مبارکه قرآن کریم و احادیث نبوی هم استفاده کرده است، مثلا کلمه **سهاگن** و **دهاگن** را تشریح کرده می نویسد:

اگر در کلمات هندوی ذکر" **سهاگن**' واقع شود اشارت کنند بر انسان کامل و اهل معرفت زیرا که مراد آفریدگار تعالی از ایجاد عالم بجهت محبت ایشان اند و اگر ذکر" **دهاگن** " واقع شود اشارت افتد بر گروه اولٰئک **کالانعام** وگاهی اشارت کنند به گروهی که در بزم **یحبهم و یحبونه** محرم نیستند و گاه اشارت کنند بر سالکی که بمرتبهٔ وصال نرسیده است."[36]

و در توضیح 'سورج ادی' می نویسد:

"و اگر در کلمات هندی "**سورج ادی**" ذکر کنند اشارة کنند بر ظهور نور محمدی صلی اللّٰه

علیه وسلم که **اول ماخلق الله نوری** و گاه اشارة کنند بر ظهور نور نبوت مطلقه باشد که نور مشاهده مراد دارند.''[37]

و در تشریح عرفانی کلمات' **اودهو**'، '**جمنا**'، '**گنگا**' و '**کالندری**' می نویسد:

''و اگر در کلمات هندوی ذکر'' **اودهو**'' واقع شود اشارت افتد بر جناب رسالت پناه صلعم و گاه بر متابعان او که وسیله هستند میان بنده ومولی تعالی و گاه اشارت کنند بر جبرئیل علیه السلام.''[38]

''و اگر در کلمات هندوی ذکر'' **جمنا** و یا **گنگا** و **کالندری**'' یا امثال **ذلك** واقع شود اشارت افتد بر دریای وحدت و گاه بر بحر معرفت و گاه اشارت کنند بر جوی حدوث وامکانی که **ان الحوادث امواج و انهار**.''[39]

چنانکه گفتیم، میر نه تنها عارف بود بلکه شاعر هم بود و در تالیف خود علاوه بر ابیات سعدی و حافظ، اشعار خودش را هم نقل کرده است. مثلا در ضمن تشریح عارفانه کلمه '**کاجل**' می نویسد:

''و اگر چشم را به '**کاجل**' یاد کنند سرمهٔ **مَا زَاغَ**

البَصَرمراد دارند و گاه بر مفهوم این بیت اشارة افتد:

چه فتنه بود که مشاطهٔ قضا انگیخت

که کرد نرگس شوخش سیه بسرمهٔ ناز" [۴۰]

(حافظ شیرازی)

و همینطور جایی که اشعار خودش آورده است به کلمه 'موضح راست' بآن اشاره کرده است. مثلا در توضیح کلمه '**مالت**' می نویسد:

"و اگر در کلمات هندوی ذکر "**مالت**" واقع شود اشارت افتد بر گلهای جوهر انسانی که به نسیم **وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی** در گلزار صورت شگفته است، موضح راست:

در گلشن صورت اگر این گل نشگفتی

استاد چمن رنگ خود اندر چه نهفتی" [۴۱]

ارزش و اهمیت حقایق هندی:

حقایق هندی از جهات مختلف دارای ارزش و اهمیت خاصی است و مهم تر از همه اینست که این اثر نفیس و گرانبها نشانگر فرهنگ مشترک هند و ایران می باشد. دوسی اینکه از استیعاب این رساله وضعیت هندی یا هندوی، برج بهاشا و ادب آن بخوبی واضح می شود. علاوه برین حقایق هندی شاهد است

که صوفیاء هند برای ایجاد یك فکر سالم و یك جامعه مسالمت آمیز چه سعی فوق العاده نمودند.

چنانکه همه ما می دانیم ، یکی از عمده ترین دستاورد زبان فارسی در هند ایجاد یك فکر سالم و مثبت و یك جامعه ای مسالمت آمیز بوده است. شعرا و نویسندگان و بییشتر از همه صوفیان اعم از ایرانی و هندی، با سخنان و نوشته های خود مردم را به سوی محبت و همدلی کشانیده اند. ایشان عقیده داشتند که تفرقه ها و جدایی ها در اصل حقیقتی ندارد و حقیقت فقط یکیست که همه ما در جستجوی آن هستیم.این احساس یکدلی بین مردم و تبلیغ آن در زمان گورکانیان هند و بیشتر از همه در زمان شهنشاه اکبر ابعاد گوناگون پیدا کرد.میر عبد الواحد که در دورۂ اکبر زندگی می کرد نیز همین عقیده داشت.در حقیقت هدف میر از این اثر ترویج و گسترش یك رابطۂ محکم و قوی بین ادیان و عقاید مختلف بوده است.

علاوه برین حقایق هندی برای بررسی ادبیات عارفانه هندی هم خیلی مهم است و برای پژوهشگر که در زمینۂ ادبیات عارفانۂ هندی قبل از قرن شانزدهم میلادی میخواهد کار بکند این اثر یك ماخذ مهمی می تواند بود.

نسخه حقایق هندی:

نسخۂ خطی منحصر به فرد از حقایق هندی که اساس متن

حاضر بر آن می باشد در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه اسلامی علیگر، هند نگهداری می شود و در ذخیرهٔ احسن تحت شماره ۲۹۷ء۷/۱۱ مندرج است. این نسخه دارای سی و هشت برگ است و در سال ۱۱۶۹ از دست شاه سیف اللّٰه و سید محمد امام عرف شاه گدا استنساخ شده. نسخهٔ نامبرده به خط نستعلیق خوانا نوشته شده و واژه های هندی با رنگ قرمز نوشته شده است.

در ترقیمه آمده است:

"للّٰه الحمد باتمام پیوست نسخهٔ متبرکه حقایق هندی تصنیف جدی میر سید عبد الواحد شاهدی بلگرامی قدس سره السامی شهر شعبان المعظم ۱۱۶۹ یکهزار و یکصدو شصت ونه هجری النبوی صلی اللّٰه علیه وسلم دو چهار ورق و همینقدر آخر و بعض جا درمیان از انامل فقیر زاده سید محمد امام عرف شاه گدا اتفاق افتاد باقی شاه سیف اللّٰه فقیر سر کار به تحریر آوردند."

نگارندهٔ حاضر در تصحیح و تدوین متن سعی کرده است که یك متن صحیح و کامل بدست خواننده برسد. علاوه بر تصحیح متن، احوال و آثار کسانی که اسامی آنها در متن آمده و حوالهٔ آیات قرآنی و تخریج احادیث و مطالب اصطلاحات عرفانی در پاورقی داده شده شده است. و برای استفادهٔ کامل از متن،

فهرست مفصل واژه های هندوی که مولف در حقایق هندی بکار برده با تلفظ آن بخط هندی و فهرست آیات قرآن، احادیث، اصطلاحات تصوف، نامهای اشخاص و منابع و مآخذ در پایان متن اضافه شده است.

در آخر از استادان گرامی برای لغزشها و خطاها که در تدوین و تصحیح متن حاضر رفته باشد پوزش می خواهم.

حواشی:

۱. مآثر الکرام، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص،۲۹

۲. سره قصبه ایست در ایالت اتارپردیش

۳. شیخ صفی الدین سائی پوری از اکابر خلفای شیخ سعدالدین کاشغری است. وی در سن دوازده سالگی از سائی پور بخیرآباد آمده در خانقاه شیخ جا گرفت و به کسب علم مشغول شد و بعدا به ارادت مشرف گشت. شیخ صفی در سال ۹۳۳ه وفات یافت و در سائی پور مدفون شد.

۴. شیخ حسین سکندره از اعاظم خلفای شیخ صفی و یکی از اغنیاء روزگار بود اما در راه حق همه را گذاشته اراده حج بیت اللّٰه کرد. شبی حضور اکرم را در خواب دید، فرمودند که در خدمت شیخ صفی حاضر شوید. شیخ حسین خدمت شیخ صفی رسید وبه ارادت مشرف شد و خرقهٔ خلافت ازوی گرفت

و در سال ۹۷۶ه وفات یافت.

۵. سبع سنابل،میر عبدالواحد بلگرامی،. مطبع نظامی، کانپور، ۱۲۹۹
۶. سرو آزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، کتابخانه آصفیه حیدرآباد، ۱۹۱۳،ص ۲۴۷
۷. مآثرالکرام ،غلامعلی آزاد بلگرامی،ص ۲۵
۸. منتخب التواریخ،ملا عبدالقادر بدایونی،ج سوم،بتصحیح محمد احمد علی، ایشیاتك سوسائتی، کلکته، ۱۸۶۹ ص ۶۵
۹. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱،سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی،تهران،۱۳۴۴ص،۴۰۰-۵۳۹
۱۰. منتخب التواریخ،ملا عبدالقادر بدایونی،ج سوم،بتصحیح محمد احمد علی،ایشیاتك سوسائتی، کلکته،۱۸۶۹ ص ۶۶
۱۱. سیورغال زمینی را گویند که 'پادشاه جهت معیشت بارباب استحقاق بخشند' یا 'عواید زمین که بجای حقوق یا مستمری باشخاص بخشند.'
۱۲. مآثر الکرام،غلامعلی آزاد بلگرامی، ص۳۲
۱۳. اصح التواریخ،ج ۱، مولانا محمد میان قادری مارهروی،خانقاه برکاتیه مارهره،۱۳۴۷، ص ۱۴۰
۱۴. شیخ عبداللّٰه یکی از علمای نام آور دورهٔ شهنشاه اکبر،شیخ طریقت و استاد ملاعبدالقادر بدایونی بود.
۱۵. منتخب التواریخ،ملا عبدالقادر بدایونی، ص ۶۶
۱۶. همان
۱۷. حل شبهات، میر عبد الواحد بلگرامی،(نسخه خطی)

شماره ۲/۲۱/۷ء۲۹، ذخیره احسن، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، ورق ۱

۱۸. سرو آزاد، ص ۲۴۸

۱۹. نفایس المآثر، میر علاء الدوله قزوینی، بحواله سرو آزاد، ص ۲۴۸

۲۰. سرو آزاد، ص ۲۴۸

۲۱. حقایق هندی (نسخه خطی) ذخیرهٔ احس، شماره ۷/۱۱ء۲۹۷ کتابخانه مولانا آزاد، علیگر، ورق ۱۹

۲۲. مآثرالکرام، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص۲۹

۲۳. منتخب التواریخ، بدایونی ص ۶۶

۲۴. مآثرالکرام، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص۲۹

۲۵. حل شبهات، میر عبد الواحد بلگرامی، (نسخه خطی) شماره ۲/۲۱/۷ء ۲۹، ذخیره احسن، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، ورق ۱

۲۶. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۴ ص ۱۹۶

۲۷. حضرت سید شاه حمزه مارهروی عارف معروف قرن دوازدهم هجری بود و با سلسلهٔ قادریه علاقه داشت. شاه حمزه در سال ۱۱۳۱ه متولد شد ودر سال ۱۱۹۸ وفات یافت.

۲۸. سبع سنابل، (ترجمه اردو) مقدمه دکتر محمد ایوب قادری، کتابخانه رضوی، تهانه مهاراشترا

۲۹. همین کتاب، ص ۱۰۰

۳۰. همین کتاب، ص ۱

۳۱. همین کتاب، ص ۳

۳۲. همین کتاب، ص ۵

۳۳. همین کتاب، ص ۹

۳٤. همین کتاب، ص ۲۰-۲۱

۳۵. همین کتاب، ص ۱۸

۳٦. همین کتاب، ص ۳۱-۳۲

۳۷. همین کتاب، ص ٤۱

۳۸. همین کتاب، ص ۵۷

۳۹. همین کتاب، ص ۵۹

٤۰. همین کتاب، ص ۱۳

٤۱. همین کتاب، ص ۸۱



بسم الله الرحمٰن الرّحیم

رَبِّ قَـد آتَیتـنِـی مِـنَ المُلکِ و عَلَّمتَنِی مِن تَاویلِ الاَحادیثِ فَـاطِـرَالسَّمٰوٰاتِ والاَرضِ اَنتَ ولِیّ فِی الدُنیا والآخِرَةِ توَفَّنِی مُسلِما وَّ اَلحِقنِی بالصّالِحین [1] وصلّی اللّٰه علیٰ خیرِ خلقِهِ محمّد و آله اجمعین.

این ضابطه اشارات معانی است بعضی کلمات هندی و راگ متداول است در سرود، مثنوی:

زخـمـهٔ رود وسـرود و زیـر وبم
سرّعشق از غیـب گـوید دمبدم
پـردهـای دل زهـم بـکشـایـدت
در دل ارآهـنـگـی از عشق آیدت
بـنـگـری هـردو جهـان آواز عشق
خـلق امر [2] از پـردهـای سـاز عشق

---

۱. قرآن: ۱۰۱:۱۲

۲. امر: در اصطلاح متصوفه عالمی است که بی ماده و مدت موجود گشته همچون عقول و نفوس و این را عالم ملکوت و عالم غیب می خوانند. (فرهنگ آنند راج)

چیست سرّ علم اسمای خدا

هردو کون از عشق دیدن یك صدا

چیست عالم را حیات وموت او

عارض قانون عشق و صوت او

چیست تار و رود سرّ معنوی

رود کانه خشك کن تا بشنوی

خشك رود وخشك چوب و خشك پوست

هر دمی گوید ز غیب اسرار[۱] دوست

ای عجب از خشك تار وچوبها

فهم کن چون خیزد این آشوبها

چون تو در وادی ایمن می روی

از شجر اِنِی انا اللّٰه بشنوی

پس زبانی آید از شاخ شجر

هم شجر هم شاخ میگوید خبر

از شجر شنود ندا موسی کلیم

هم زشاخش بشنود مرد سلیم

---

۱. اسرار جمع سِر بمعنی راز پوشیده،اما در اصطلاح صوفیان لطیفه ایست که در قلب بودیعه نهاده شده است مثل جان در کالبد و آن محل مشاهده است همانطور که روح محل محبت است و قلب محل معرفت (التعریفات)

حالت جبرئیل [1] یاد آور ببال
بر کلام حق همین صوتست دال
تا نجنبد عرش اعظم از نخست
نغمۀ از تار کی خیزد درست

بدانکه هیچ کلمه را در اصطلاح اهل تحقیق ضابطۀ کلیه نتوان بست بحکم آنکه پیش ایشان هر کلمه را صورتی [2] است و آن اعتبار تقید اوست بهر وجه که باشد و معنی است و آن اعتبار اطلاق اوست بهر وجه که باشد و وجوه تقید و اطلاق از نسب و اعتبارات برخیزد، مثنوی:

وجود اندر کمال خویش ساری ست
تعینها امور اعتباری است

ونسب و اعتبارات را حد ونهایت نیست بضرورت که هر صورتی را معانی بسیار باشد و هر معنی را صور بیشمار ازین جهت هیچ کلمه را ضابطۀ کلیه نبود:

معانی هرگز اندرحرف ناید
که بحرقلزم اندر ظرف ناید

---

۱. جبریل یا جبرائیل بمعنی پیک خداوند ماخوذ از عبری است. فرشته مقرب درگاه احدیت است که خداوند بوسیلۀ او به پیامبران خود پیام داده اند. روح الامین و ناموس اکبر نیز خوانده شده است.

۲. اصل نسخه: 'صوتی'

اما اینقدر که نبشته شد صادق را مفتاح معانی است محرم را مصباح لمعانی و وجوه ناشایسته که باطن مستمعان را پراگنده گرداند اشارت این طایفه ازان همه منزه باشد، مثنوی:

سخن عشق چون معمائیست
که نه اورا سری است نی پایی است
هرچه در طبع تو نیاید راست
تو ندانستهٔ مگو که خطا است

و بدانکه مستمع بسیار است و ذایق اندك و هر که ذایق نیست استماع این معنی را لایق نیست **مَن لَم یُحرِّکه الربیع و ازهاره ولم یُهیِّجِ الغناء او تاره فهو فاسد المزاج لیس له علاج:**

گزاف ای دوست ناید زاهل تحقیق
مر این را کشف[1] باید یا که تصدیق

فصل: در اشارات معانی آن کلمات که در **دهرپد**[2] واقع می شود. **اعلم ایها الذّایق** اگر در کلمات هندوی کلمه "**سرسُتی و سُر**"[3] واقع شود اشارت کنند از **سرسُتی** بر تواترَ فیض رحمانی و توالی وجود سبحانی که بی انقطاع است و اشارت کنند از سُر

---

۱. کشف بمعنی برداشتن پرده از روی چیزیست اما در اصطلاح صوفیان محادثهٔ سر است با حق بنحوی که هیچکس در آن نباشد. (التعریفات)
۲. ध्रुपद
۳. सरस्वती व सुर

بر آثار آن فیض که به دلهای آگاه طالبان می رسد از واردات و جذبات والهامات.

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **تال و بندهان** "[1] واقع شود اشارت افتد بر استقامت که آن فوق الکراست است و اگر در کلمات هندوی ذکر" **اناگت و اَتیت و سَم**"[2] واقع شود اشارت از **اناگت** بر جذبه ای بود که بعد از وی سلوکست واشارت از **اتیت** بر سلوکی باشد که پس از وی جذبه بود و اشارت از **سَم** بر معساوات افتد میان جذبه و سلوك.

واگر در کلمات هندوی ذکر " **پاتر** "[3] واقع شود اشارت افتد بر سالك مجذوب یا مجذوب سالك یا سالك[4] فقط و اگر در هندوی صفت " **نایك** "[5] واقع شود اشارت افتد بر پیر طریقت و مرشد حقیقت وبالجمله از هر که فیض درگاه دین رسیده باشد اطلاق این اسم برو مسلم است .

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **بهونایك** "[6] واقع شود اشارت افتد بر مفهوم **کل یوم هو فی شان**.[7]

ع- ای ترا با هر دلی رازی دگر

---

۱. ताल व बन्धान ۲. अनागत व अतीत व सम

۳. पात्र ۴. سالك بمعنی مسافر و راه رونده است اما باصطلاح صوفیه طالب تقرب حق تعالی که عقل معاش هم داشته باشد.

۵. नायक ۶. भुवनायक ۷. قرآن: ۵۵:۲۹

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بهروپی**"[1] واقع شود اشارت افتد که جمیل حقیقی را در هر ذره از ذرات اکوان بصفت معشوقی حسن و جمالی دگرست وبصفت عاشق میلی و مآلی دگر و هر زمان حسن و جمال معشوقی را تجددی و ظهوری دگر است و میل و مآل عاشقی را توددی و سروری دگر الیٰ ما لانهایة، قطعه:

چون جمالش صدهزاران روی داشت
بود در هر ذره دیداری دگر
لاجرم هر ذره را بنمود باز
از جمال خویش رخساری دیگر

و اگر در کلمات هندوی صفتِ "**سندهنگ**"[2] واقع شود اشارت افتد بر مقامی که جامع همه کمالات و مؤرد همه حالات است و اگر در کلمات هندوی صفت "**ویسی**"[3] واقع شود اشارت افتد بر برابری در اقوال و افعال و یکسان شدن ظاهر و باطن چنانکه بزرگان گفته اند چنان باش که نمایی و چنان نمای که باشی.

---

١. बहरूपी ٢. सुढंग

٣. वेशी

و اگر در کلمات هندوی "**جمنِکا**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر رداء کبریا که **الکبریاء ردائی**[۲] و اگر در ستایش **پاتر**[۳] این الفاظ واقع شود "**روپ رنگ و گُن**"[٤] اشارت از **روپ** برافلاك عارفست و اشارت از **رنگ** بر کمال محبت وعدم التفات بما سوی المحبوب واشارت از **گُن** برصدق و اخلاص است:

اگر خواهی که گردی بندۀ خاص
مهیا شو برای صدق و اخلاص

و اگر در ستایش **پاتر** "**چتُرائی**"[۵] واقع شود اشارت افتد برمقام کینونیت و بینونیت یعنی ظاهر با خلق و باطن با حق تعالی بودن بحیث که غافل نگرداند خلق از شهود حق و نه حق از شهود خلق.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**مانگ**"[٦] واقع شود اشارت افتد بر صراط المستقیم و سیاهی مویها از اطراف ظلمات ضلالت و بدعت است **قوله تعالی اِنّ هٰذا صِراطِی مُستَقِیما فاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُبُلَ فَتفَرَّقَ بِکُم عَن سَبِیلِه**.[۷]

۱. जमनिका (यवनिका)

۲. این قسمتی از حدیث قدسی است که بدین صورت آمده است 'قال الله عز وجل الکبریاء ردائی و العزة ازاری فمن نازعنی واحد منهما ألقیه فی النار.'

۳. पात्र

٤. रूप, रंग व गुण

۵. चतुराई

٦. मांग

۷. قرآن: ٦:١٥٤

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بهری مانگ**"[۱] یا "**بتهری مانگ**"[۲] و مانند آن واقع شود اشارت افتد بر گمراهی نفس سالک در مذموسات خودی یا گمراهی دل او در محمودات بیخودی.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**گهونگهت**"[۳] واقع شود اشارت افتد بر پردهٔ عصمت عاشق 'که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را'.[٤]

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**سیندور**"[٥] وغیرها آنچه از لوازم آراستگی **مانگ** باشند واقع شود محمول بود برنشانهٔ قبول از حق سبحانه تعالی.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**الك**"[٦] یا آنچه اساسی اوست یا ذکر "**تِل**"[۷] واقع شود اشارت افتد بر هر چه ازان حیرانی عارفان و پریشانی طالبان و بی سرو سامانی عاشقان حاصل شود گاه اشارت افتد بر اضطراب ایشان بر حجاب و گاه

---

۱. भरी मांग ۲. बिथरी मांग ۳. घूंघट

٤. من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را
(حافظ شیرازی)

٥. सेंदुर (सिन्दूर) ٦. अलक ۷. तिल

معصیت مراد دارند و گاه برعمر غافلان نیز اشارت کنند:

گربدانی قیمت یکتار موی خویش را
کی دهی برباد زلف مشکبوی خویش را

واگر در کلمات هندوی ذکر "**جورا**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر ظلمت خودی و خود نمایی که مجمع همه ظلماتست.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**للار**" و "**مانتها**"[۲] واقع شود و آنچه اساسی اوست اشارت افتد برسر نبشتهٔ ازلی و گاه اشارت افتد بر تعین اول و اگر ذکر پیرایهٔ آن واقع شود اشارت افتد بر اسمای حسنیٰ که خاصهٔ ذاتست با تعین اول و ذات با تعین اول حقیقت محمدی است صلی اللّٰه علیه وسلم **فَلَهُ الاسمَاءُ الحُسنیٰ**:[۳]

آنچه اول شد پدید از جیب غیب
بود نور ذات او بی هیچ ریب

واگر ذکر "**تیکا و تلک**"[۴] واقع شود اشارت افتد بر نور صلاح که در روی پیدا آید **سِیمَاهُم فِی وُجُوهِهِم مِن اثرِ السُّجُود**[۵]

ع- نشان عاشقان از دور پیداست

---

۱. जूड़ा
۲. लिलार व माथा
۳. قرآن: ۱۱۰:۱۷
۴. टीका व तिलक
۵. قرآن: ۲۹:۴۸

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**ناسِکا**"[۱] و یا ذکر "**بیسر**"[۲] و آنچه پیرایهٔ اوست واقع شود اشارت افتد بر مشام دل که برایحهٔ محبت محظوظ است **اِنّی لَاجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لولا اَن تُفَنِّدُون**:[۳]

مرد باید که بوی دانه برد
ورنه عالم پر از نسیم صباست

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**لوچن و نیتر**"[٤] و آنچه اسامی اوست واقع شود اشارت افتد بر اسمی که مظهرجهان دو رنگ است و مفایض صفات متضاده:

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار
ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند

و گاه اشارت افتد برمفهوم اسم بصیر و گاه بر فراست و بصیرت مومن و چشم عبرت بین او و در خبرست **اِتَّقُوا فَراسَةَ المُومِنِ فَاِنّه یَنظُرُ بِنورِ اللّٰه**.[۵]

---

۱. नासिका
۲. बेसर
۳. قرآن: ۱۲:۹٤
٤. लोचन व नेत्र
۵. حدیث نبوی است که در جامع صغیر، ج ۱، احیاء علوم الدین وغیره آمده است و مولانا از مضمون آن بدین گونه اقتباس کرده در مثنوی فرموده است:

مومن ار ینظر بنور الله نبود — عیب مومن را بمومن چون نمود

و اگر در کلمات هندوی "**بانکی لوچن**"[۱] یا "**چهبیلی نیتر**"[۲] یا "**السانی نین**"[۳] و یا آنچه از اوصاف چشم است مذکور شود اشارت افتد بردیده که حجاب ظلمانی و نورانی ازو کشف شود.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بهونهیں**" و "**برنی و کتاچه**"[٤] واقع شود اشارة افتد برمفهوم این بیت :

زابرو و غمزه هر دو جهان صید کرده ام
منگر بران که تیرو کمانم پدید نیست

وگاه برمفهوم این بیت اشارت کنند :

زچشمش جان نشاید برد کزهر سو که می بینم
کمین در گوشه کرده است و تیر اندر کمان دارد

وگاه از ابرو مقام قاب قوسین[٥] مراد باشد و گاه اشارت بر محراب کنند یعنی آلات و مکان حرب که در آنجا جهاد اکبر واقع شود:

در کمین گاه نظر بادل ریشم جنگ است
زابرو غمزۀ او تیرو کمانی بمن آر[٦]

---

۱. बांके लोचन   ۲. छबीले नेत्र   ۳. अलसाने नैन

٤. भौंहे व बरुनी व कटाक्ष   ٥. قاب قوسین مقدار دو کمان است اما از نظر عرفا مقامی است بس بلند وآن قرب اسمائی است که مقابلۀ میان اسماء الهی و دوگانگی آنها معتبر و محرز است در دائره امر الهی که عبارت از دایره.. نزول و عروج ، فاعلیت و قابلیت است. (سلك السلوك،ص۲۱۲) ٦. این بیتی از غزل حافظ است با این مطلع:

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر   زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر

و اگر چشم را به بستن و یا به گریه و یا به بیداری وصف کنند این اوصاف مراد باشد که در حدیث وارد است : **حُرِّمَتِ النارُ علیٰ ثلثةِ عین سهرَت فِی سَبیلِ اللّٰهِ و عین عصمَت مِن مَحارِمِ اللّٰهِ و عین بَکَت مِن خَشیةِ اللّٰه**[۱] و گاه از سبب وصف نوم اشارت افتد بر مفهوم این آیه **لا تا خذه سنة ولا نوم**،[۲] مثنوی :

نیاید در دوچشمش هیچ هستی
دروچون آید آخر خواب و مستی
وجود ما همه هستی است یاخواب
چه نسبت خاك را با رب ارباب

و اگر چشم را به "**کاجل**"[۳] یاد کنند سرمهٔ **مَا زَاغَ البَصَر**[٤] مراد دارند و گاه برمفهوم این بیت اشارة افتد:

چه فتنه بود که مشاطهٔ قضا انگیخت
که کرد نرگس شوخش سیه بسرمهٔ ناز[٥]

و اگر گویند" **انکهیان پهرکی** "[٦] اشارت افتد بر

---

۱. درحدیث دیگر آمده است" عینان لا تمسهاالنار عین بکت فی جوف اللیل من خشیةاللّٰه و عین باتت فی سبیلی."

۲. قرآن:۲:۲۵۵

۳. काजल

٤. قرآن:۱۷:۵۳

٥. این بیتی از غزل حافظ است که مطلعش اینست:

هزار شکر که دیدم به کام خویشت باز   ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

٦. अंखिया फड़की

امیدواری وصال و ظهور نشانیهای آن و اگر گویند "**انکهیان متکی**"[۱] اشارت افتد بر ظهور کرشمهٔ چشم محبوب که چشمهٔ دریای حسن و ملاحت ازل است:

کرشمهٔ تو جهان را قیامتست آخر
چه جای خال و خط و زلف وقامتست آخر

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**سرون**" یا "**کرن پهول**" یا "**ترون**"[۲] یا آنچه اسامی اوست که پیرایهٔ گوش است واقع شود اشارة کنند به کشادن دل بالهامات غیبی یا باستماع مواعظه دینی و یا بموعظه قرآن **اِنّ فِی ذٰلِکَ لَذِکریٰ لِمَن کانَ لَه قَلب او القَی السّمعَ وهو شهید**[۳] یا باستماع تسبیح اشیا:

بذکرش هرچه بینی در خروش است
دلی داند درین معنی که گوش است

و اگر در هندوی ذکر "**کپول**"[٤] و آنچه اسامی اوست و یا ذکر "**مکه**" و "**آنن**"[٥] واقع شود اشارة بود بر ظهور نور مشاهده ومکاشفه و گاه اشارة افتد برآن معنی که مصطلح است از وجه حق تعالیٰ و گاه اشارة افتد بر سپید رویی ازل

---

۱. अंखियां मटकी
۲. सरवन या कर्णफूल या तरौना
۳. قرآن:۳۷:۵۰
٤. कपोल
۵. मुख व आनन

وسعادت بطن ام وجیها فی **الدنیا والآخرة**[۱] اشارة برآنست:

سپید روی ازل مصطفی است کز شرفش
سیـاه گشـت ز پیرانـه سر سر دنیا

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **ادهر** "[۲] وصفت لعلی آن واقع شود اشارة افتد بر سابقۀ لطف ازل و اگر اورا به سرخی تنبول وصف کنند کنایت از سبقت رحمت بر غضب [۳] بود و گاه اشارت افتد بر آن زیاده که مفهوم ازین آیة است **الّذین**[٤] **احسنوالحسنیٰ و زیادة**[٥] و تبسم او گاه محمول بود برآیة **هو اضحک**[٦] و گاه اشارة افتد بر **یتجلی ربنا ضاحکا**:

آن دهان پر نمك بر هیچ کس پیدا نبود
خندۀ کردی و شوری در جهان انداختی

موضح راست، قطعه:

تبسمی است مرا بر رخ چو گلزارش
بطبع نی به تکلف که بازنتوان گفت
چمن زخندۀ من بشگفد بعالم راز
که راز جان بزبان مجاز نتوان گفت

۱.قرآن:۳:٤٥ ۲. अधर ۳.اشارت است به حدیث قال الله عزوجل سبقت رحمتی غضبیٰ ٤.قرآن: للذین احسنوا
۵.قرآن:۲٦: ۱۰ ٦.قرآن:۵۳: ٤۳

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**رسنان**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر لسان غیب که آنرا وحی و الهام گویند لیکن از تکلم وحی کلام قدیم ظاهر گردد و **مَاكَانَ لِبَشَر ان يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلا وَّحيا او مِن وَّراءِ حِجاب**[۲] و از تکلم الهام کلام جدید ظاهر گردد و **بحیث انه من القدیم** چندین هزار آواز که می خیزد صدا است و اگر بگوش حقیقت بشنوی یك نداست :

یکی دریاست هستی نطق ساحل

صدف حرف و جواهر دانش دل

و اگر در کلمات هندوی "**کین**" و "**کنتهی**"[۳] و یا صفت "**کنته مال رودراچه**"[٤] وغیرها آنچه پیرایهٔ گردن است واقع شود اشارة افتد بر تعظیم سالك امر حق تعالی را یا انقیاد او حکم اورا تعالی و گاه اشارة افتد تواضع کردن سرافرازان فقیر که به همت[٥] توانگرانند و گاه اطراق بنده بجلال حق تعالیٰ مراد باشد:

اشتاقه فاذا بدأ اطرقت من جلاله

لاخيفة بل هيبة وصيانة بجماله

---

١. रसना ٢. قرآن:٥١:٤٢

٣. कन व कन्ठी ٤. कण्ठमाल रुद्राक्ष

٥. همت بمعنی اراده بلند و قصد دل و اندازه است اما در اصطلاح صوفیان توجه قلب و قصد اوست بجمیع قوای روحانیه بجانب حق برای حصول کمال به او. (التعریفات)

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**کر**"[۱] وآنچه اسامی اوست یا ذکر زیورهای آن واقع شود اشارت افتد بر استمساك طالبان به عروه وثقی و گاه اشارة افتد بر دستهای غیب که از آیه **بَل یَدَاهُ مَبسُوطَتان**[۲] مشار است.

و اگر ذکر "**انگوری**"[۳] واقع شود اشارت افتد بر **اصابع الرحمن**[٤] و اگر ذکر "**تتهست**"[٥] واقع شود اشارة افتد براثر آن اصابع چنانکه در حدیث وارد است **فَوَجَدتُ بَرد انامِله فی قلبی فعلِمتُ علمَ الاولینَ والآخرین.**[٦]

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**اُر**" و "**چهاتی**"[۷] واقع شود اشارة افتد بر هستی حقیقتی که از شدت ظهور نیست نماید ونخستین نظر بر او می افتد واگر "**چهتیا موتی**" و "**کتهن**"[۸] واقع شود اشارت بود برضلالت استغناء ذاتی و درشتی حکم ازلی که شیشه های مرادات بندگان را خورد می شکند:

---

۱. कर

۲. قرآن:٦٤:٥

۳. अंगूरी

٤. حدیث نبوی است که در صحیح مسلم بدین صورت نقل شده است "ان قلوب بنی آدم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن كقلب واحد یصرفه حیث یشاء"

٥. तटस्थ

٦. این حدیث بدین صورت هم نقل شده است "قطرت فی فمی قطرة فعلمت علم الاولین والآخرین."

۷. उर व छाती

۸. छतिया मोटी व कठिन

تدبیر نیست جز سپر انداختن که خصم
سنگی بدست دارد و ما آبگینه ای

و اگر ذکر پیرایهٔ آن واقع شود اشارت بود برشمول رحمت ووفور مغفرت .

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**دوتهن**"[1] وآنکه اسامی اوست واقع شود و یا صفت سر و سیاهی آن واقع شود اشارة بود بر دو سرّ باریك که در شریعت افشای آن جایز نیست یکی سرّ قدر دوم سرّ ربوبیت و آنکه او را به سختی و درشتی یاد کنند اشارت افتد بر دقت وغموض آن هر دو سرّ از ادراك وعقول و گاه باشد که از '**دوتهن**' اشارت کنند بر جبر و قدر[2] که متعلق بمعنی و صورتست **فجبر بمعنی و اختیار بصورة فلا تترک المعنی ولا تهدرالصورة.**

و اگر در هندوی امثال این واقع شود "**کهیلت چیر بهرکیو اکهر گئی تهنهار**"[3] اشارت افتد که آن هر دو سرّ مذکور که در ته جلباب شرع و عقل منزوی بوده بوقت منازله

---

۱. दो थन

۲. جبر و قدر: جبر در اصطلاح متکلمان به معنای اسناد افعال عباد بخدا استعمال شده،یعنی جبر افراط در تعویض امور به خدایتعالی است چنانکه گویی بندگان همچو جمادانند و هیچگونه اراده و اختیاری ندارد. اما قدر تفریط درین معنی است که بنده را در افعال خود خالق بالاستقلال دانند. (لغت نامه دهخدا)

۳. खेलत चीर भरक्यो, उभर गए थन हार

خودی خود مکشوف گشت. رباعی:

چون سرّ ازل طعمهٔ ابدال[۱] شود
این جملهٔ قیل و قال پامال شود
هم مفتی شرع را جگر خون گردد
هم قاضی عقل را زبان لال شود

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**هار**"[۲] واقع شود اشارت افتد بر حمایل حماید اخلاق و احوال که در یك استعدادی جمع آیند و گاه طوق عبودیت مراد باشد.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پیتھ**"[۳] واقع شود اشارة افتد بر هرنیستی که هست نما باشد:

هستی که بحق قیام دارد
آن نیست و لیك نام دارد

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**کت**"[۴] و صفت باریکی آن واقع شود اشارت به برزخ کبری که وحدتست و

---

۱. ابدال: عده معلوم از صلحا و خاصان خدا که گویند هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد وجهان بدیشان برپایست و آنگاه که یکی از آنان بمیرد خدایتعالی دیگری را بجای او بر انگیزد تا آن شمار که بقولی هفت و بقولی هفتاد همواره کامل باشد. (لغت نامه دهخدا)

۲. हार

۳. पीठ

۴. कटि

آن متوسط است میان احدیت و واحدیت:

چیست دانی درمیان جان و جانان مغربی
برزخی جامع خطی موهوم وحدّی فاصل است

وگاه اشارت افتد بر کمر جد و اجتهاد بستن در طلب و اهتمام کلی نمودن در سعی بمقتضای آیهٔ **وجاهدوا فی سبیل الله**.[۱]

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پهپهندی و دوری**"[۲] و یا آنچه بدان تنطق نتوان کرد واقع شود اشارة افتد بر تشخص وحدت بصورت که آنرا بصاد تعبیر کرده اند وگفته اند **صاد جبل بمکة علیه عرش الرحمٰن** وگاه بمیم تعبیر کنند **ان احمد بلا میم** اشارت بر آنست:

ز احمد تا احد یك میم فرق است
همه عالم درین یك میم غرق است

وگاه باشد که از **پهپهندی و دوری** وغیرها اشارت افتد بر آثار توفیق وظهور ثمرات آن که بر توبه و رجوع آن باعث گردد.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**جانگه**" و "**چرن**"[۳] و آنچه اسامی اینهاست واقع شود اشارت افتد برقیام سالك

---

۱. قرآن: ۲۱۸:۲ و ۷۴:۸ و ۲۰:۹

۲. फफूंदी व डोरी

۳. जाँघ व चरण

باقامت مقامات معرفت و عبادات طریقت و شریعت و اگر ذکر پیرایهای پای واقع شود اشارة کنند بر پابندی سالکان بآن عبادات ومقامات مذکوره.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**سست چال**"[۱] واقع شود اشارة افتد برمفهوم این چنین بیت:

سلوکش سیرو کشفی دان ز امکان

سوی واجب بترک شین و نقصان

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**جهنکار**"[۲] واقع شود اشارة افتد بر ناله های و آههای دردمندان و گلبانگ عاشقان وفریاد شوریدگان:

غلغل تسبیح شیخ هرچند مقبولست لیک

آه درد آلوده رندان را قبول دیگر است

و اگر ذکر "**ابهرن**"[۳] واقع شود اشارة افتد بر طهارت طریقت و آن پاکی است از دنیا و نفس و خلق دنیا چون نجاست عین است و خلق چون حدث و نفس چون جنابت.

و اگر در کلمات هندوی ذکر '**سنگار**"[٤] واقع شود اشارة افتد بر آن آراستگی که مشاطهٔ ید قدرت از رنگ صبغة الله

---

۱. सुरत चाल

۲. झनकार

۳. अभरण

٤. सिंगार

آنرا بیاراست و آن جمال مصطفی بود صلّی الله علیه وسلم که **انّ الله جمیل و یحب الجمال**[۱] و باشد که اشاره بر حلیه آن مقامات کنند چون توبه و استغفار و زهد و توکل وتسلیم و تقوی و رضا و امثال ذلك.

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **موتی**" و" **مکتاهل**"[۲] و آنچه اساسی اوست واقع شود اشاره افتد بر کلمات انبیاء واولیاء علیهم الصلوٰة والسلام که متضمن وعظ ونصیحت و مشتمل رشد وهدایت است و اگر کسی را بمروارید بخشی صفت کنند علوم انبیاء علیهم السلام که میراثا بعلماء می رسد بذل آن علوم مراد باشد.

و اگر در عبارت هندی امثال این دوهره واقع شود که در پردۂ گوای است دوهره = "**ساجن آوت دیکھ کی (ھی) سکھی تورون ھار/ لوگ جانی موتیا چونین ھوی نی نی کرون جوھار**"[۳] اشارۃ افتد که حمایل مروارید صلاح که در رشتۂ استقامت منسلك است و عقد دُردانهای اعمال که در سلك ثبات منتظم است به حضور[٤] مشاهدۂ محبوب و بظهور

٤. این حدیث در ریاض الصالحین ذیل شمارۂ حدیث ٦١٢ به روایت مسلم ثانی نقل شده است.

۲. मोती व मुक्ताहल

۳. साजन आवत देखि के सखि तोरौं हार / लोग जानि मौतिया चुने हौ नै नै करौ जुहार

٤. در اصطلاح صوفیان مراد از حضور حضور دل بود بدلالت یقین تا حکم غیبی ورا چون حکم عین گردد (کشف المحجوب)

مطلوب و به تصنعی وبهانهٔ ببرم و بگسلم تا بمقتضای این مکاشفه بیت:

گر در مستي حمایلت بگسستم

صد گونه ازین باز خرم بفرستم

هربار سر نیاز به توبه و استغفار فرو می افگنم و آن مروارید متفرقه را با ناخن معذرت می چینم که **رَبَّنا ظَلَمنَا اَنفُسَنَا**[1] تا خلق خیال می بندد که اینهمه استکانت بعذر گرد آوردن مروارید متفرقه استقامت است و بیشتر نظر بکنند که آن همه بد مستی و ناهموارگی سبب نداست و حسرتست که آن موجب قربت و مرتبت تواند بود که **اَنَا عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلُوبِهِم**[2] و معنی قول او **نی نی کرون جوهار** همان خمیدگی و تذلل و نداست باشد پیش محبوب که در هر نداستی قربی و کرامتی است و در هر تذللی تعززی و استقامتی است، موضح راست:

بگسلم عقد لآلی بر رخ زیبای تو

سرفرود آرم بدرچینی و بوسم پای تو

---

۱. ق:۲۳: ۷

۲. این حدیث قدسی است، حضرت داؤد علیه السلام به خدای بزرگ و برتر سوال کرد که " یارب این اطلبک؟" پس جواب آمد " **انا عند المنکسرة قلوبهم**"

فالهموم عفات للذنوب والله تعالی یحب قلب حزین[1] پس **جوهار** همان قرب و کرامت است که ثمرهٔ تذلل و ندامت است وآنکه بعضی گویند "**مسکای تورون هار**"[2] **هو اقرب للتشویق** زیرا که درین حرف رازهای عجب و سرّهای شگرفست که جز بذوق نتوان دریافتن، موضح است، قطعه:

تبسمی است مرا بر رخ چو گلزارش
بطبع نی به تکلف که باز نتوان گفت
چمن بخندهٔ من بشگفد بعالم راز
که راز جان بزبان مجاز نتوان گفت

سراسیمهٔ عشق داند که وقت قدوم محبوب گسستن شاخ امرش با تبسم به بهانهٔ سجود وقربت خلق چه لذتست :

هرآن معنی که شد از ذوق پیدا
کجا تعبیر لفظی باید او را

اکنون بدانکه ازین همه کلمات مذکوره کلمها رواست که معنی دیگر مناسب سیاق عبارت اشارت کند چه هر کلمه را معانی بسیار است و اشارات و دلالات بیشمار و در

---

۱. این حدیث در شرح فارسی شهاب الاخبار از ابو دردا نقل شده است.

۲. गुस्काय तोरों हार

دیدهٔ اهل یقین و چشم عبرت بین پوشیده نخواهد ماند:

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند

نکتها هست بسی محرم اسرار کجاست[1]

اما تصرف معانی بر وجه حفظ مراتب باید کرد که **الاقوالُ مفاتِیحُ الاعمالِ ومصابیحُ الاحوال**، مثنوی:

هر آن چیز ی که در عالم عیانست

چو عکس آفتاب آن جهانست

جهان چون زلف وخال وخط و ابروست

که هر چیزی بحال خویش نیکوست

نظر چون در جهان عقل کردند

وزآنجا لفظها را نقل کردند

تناسب را رعایت کرده عاقل

چوسوی لفظ معنی گشته ناقل

ولی تشبیه کلی نیست ممکن

زجست و جوی او می باش ساکن

بوجه خاص زان تشبیه میکن

زدیگر وجهها تنزیه میکن

---

۱. این بیتی از غزل حافظ است که مطلعش اینست:

آن نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست

و اگر در عبارت هندی ذکر کسوتها واقع شود چنانکه "**چنری و چولا و ساری و لهنگا و پگ و پگا**"[۱] و امثال آن اشارت افتد بر کسوتهای اطوار انسانی بحسب مراتب زیرا که انسان عبارت است از مجموع ظاهر و باطن او و هر یك ازین هر دو لباس مخصوص است مثلاً ظاهر انسان که بدن است لباس وی جامه است که آن را روا داشته است شریعت و باطن انسان که نفس و قلب و سر و روح و خفی است، لباس نفس شریعت است و لباس قلب طریقت است و لباس سر حقیقت است و لباس روح عبودیت است و لباس خفی محبوبیت است کذا فی رسالة المکیة و گاه آن کسوتها مراد دارند که از رسول صلی الله علیه وسلم منقول است چنانکه شیخ ابوالحسن علی الشاذلی[۲] گفت رحمة الله علیه که رسول علیه الصلوٰة والسلام را در خواب دیدم مرا گفت ای علی **طهّر ثیابک عن الدنس تخط بمددالله تعالی فی کلّ نفس**

---

۱. चुनरी व चोला व सारी व लहंगा पग व पगा

۲. ابوالحسن علی الشاذلی استاد طایفه شاذلیه از صوفیه اسکندریه است. وی بقولی در سنه ۵۹۱ و بقولی ۵۹۳ در قریه غماره از قرای افریقیه ولادت یافت سپس به تونس منتقل گردید و در شادله سکونت گزید و پس ازان به اسکندریه منتقل گردید و توطن اختیار نمود و تا آخر عمر همانجا ساکن بود، مکرر به حج رفت و در آخرین سفر خود بصوب مکه در سنه ۶۵۶ھ در صحرای عیذاب در گذشت. (لغت نامه دهخدا)

گفتم، یا رسول اللّٰه ثیاب من کدام؟ فرمود که حق سبحانه تعالیٰ در تو پنج خلعت پوشانیده = خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت ایمان و خلعت توحید و خلعت اسلام، شیخ گفت از آنجا دانستم معنی کلام حق تعالی **وَ ثِيَابَکَ فَطَهِّر**.[۱]

مرا ز اهل طریقت لباس ظاهر نیست
کمر بخدمت سلطان به بندو صوفی باش

وگاه باشد که از لباس اشارت کنند بر وجود مجازی که کسوت حقیقت است:

ع- گر وجودم همه او گشت من این پیرهنم

اگر اورا به رنگی وصف کنند چنانکه " **را تا چولا سر تك چونری**"[۲] و مانند آن اشارت افتد بر پذیرفتن کسوت مجازی وجود رنگ محبت را و گاه اشارت افتد براحتیاط سالك به کارهای دین و اسلام باجتناب از رخصت و اختیار جانب عزیمت.

و اگر در کلمات هندی ذکر "**آنچر و پالو**"[۳] واقع شود اشارة افتد بر اوصاف وجود عاشق و گاه بر اسمای صفات محبوب.

واگر در عبارت هندی" **مر گجین بانکین** "[٤] واقع شود

۱.قرآن: ٧٤:٤

۲. राता चोला सर तक चुनरी

۳.आंचर व पललू

٤. मुगाजिन बांकि

اشارت افتد بر خرقهٔ معصیت آلوده که آن وجود محب است وجود **ک ذنب** اشارت بر آنست و گاه اشارت افتد بر شهود نور وجود مطلق در کسوتهای نامرضیه، مثنوی:

کجا شهوت دل مردم رباید
که حق گه گه ز باطل می نماید

حق اندر کسوت حق بین و حق دان
حق اندر باطل آمد کار شیطان

سر سودای تو اندر سر ما می گردد
تو ببین در سر شوریده چها می گردد

آواره و سرگشته و رندیم و نظر باز
وآنکس که چو ما نیست درین شهر کدام است[1]

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**انگیا و کنچکی**"[2] وآنچه اسامی اوست واقع شود اشارة افتد بر احوالی که پوشیده باشد از نظر اغیار میان بنده و مولی و گاه اشارة کنند به طور طریقت. و اگر در عبارت هندی گویند "**کتاو کی انگیا**"[3] و امثال

---

۱. این بیتی از غزل حافظ است که مطلعش اینست:

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است   سلطان جهانم به چنین روز غلام است

۲. अँगिया व कंचुकी   ۳. कटाओ की अंगिया

ذلك واقع شود اشارت افتد بر مقامات معرفت که هر چند ساده اطلاق توحید است که **التوحید اسقاط الاضافات** و لیکن منقش است بقیود شرعیه:

کسی مرد تمامست کز تماسی
کند باخواجگی کار غلاسی

اگردر عبارت هندی گویند" **سوندهی بهری آنگی** "[۱]
اشارة افتد بر مفهوم این چنین بیت:

از وجود خویش باهم کردمی دل پیش یار
چون نگیرم خویشتن را هر زمان اندر کنار

و اگر در عبارت هندی گویند "**انگیا پهاتی جوبن بهار**"[۲] اشارت افتد که بی ضبطی آن کلمات که در غلبه حال[۳] و گرمی وقت بی اختیار صادر می شود:

مصلحت نیست که (از)پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست[٤]

सौंध भरी अँगिया

۲. अँगिया फाटी जोवन भार

۳. حال: حال در اصطلاح صوفیان چیزی را گویند که بدون تعمد و جهد بر قلب وارد شود.

٤. این بیتی از غزل حافظ است که مطلعش اینست:

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست   منت خاك درت بر بصری نیست که نیست

و بدانکه اهل معرفت معذور هم می دارند و می گویند:

در آ در وادی ایمن که ناگاه
درختی گویدت انّی انا اللّٰه
روا باشد اناالحق از درختی
چرا نبود روا از نیک بختی

و اگر در کلمات هندی ذکر" **تنی**" و "**بند**"[۱] واقع شود اشارة افتد بر اوصاف بشریت و صفات طبع که وجود انسان وابسته اوست و گاه اشارة افتد بر قیود شریعت که عقل و انفس انسان مقید اوست.

و اگر در عبارت هندی گویند م- **کده کتارهی کب تن بوری مورکه گنوار**[۲] اشارت کنند که تیغ **الوقت سیف قاطع** را از نیام خیام شرع برآر و یا تیغ مجاهده را که **اقتلوا نفوسکم بسیوف المجاهدات والمخالفات** از غلاف خلاف طبع برکش و اوصاف بشری را یکبارگی قطع کن:

گر وصال دوست خواهی سر بسر
از خود و جمله جهان یکسر ببر

م- **چولا اورهی بهوتك بادهن بار**[۳] زیرا که وجودی و اوصافی

۱. तनी व बँद
۲. काढ़ कटारिहिं कब तन बौरी मूर्ख गवार
۳. चोला और है भौतिक बाध निवारि

لطیف تر ازین وجوه و اوصاف خواهدت بودن لیکن وصال محبوب جز بسلب این ممکن نیست و جز بهمین کرت که ترکیب بشریت برپاست باری دیگر میسر نخواهد بود:

اکنون طلب دوا که مسیح تو بر زمینست
کانگه که رفت سوی فلک فوت شد دوا

و اگر در کلمات هندی گویند" **توتی بند**[۱] یا" **چهوتی بند**"[۲] یا" **ترکی بند**"[۳] و امثال ذلك اشاره باشد بر رهیدن موحدان از ملاحظه قیود شرعیه و عقلیه یعنی توحید ترک ملاحظه عمل است نه ترک عمل و آنچه گفته اند که **التوحید اسقاط الاضافات** بهمین معنی است که توحید اسقاط اضافات است نه اسقاط عمل:

م سی باش و مباش مشکل اینست

بدانکه اقامت برین هر دو مقام معا بغایت متعذر است اهل معرفت بقوت ولایت برین هر دو مقام توانند ایستاد و آن بادیهٔ عقل نیست :

رفتن این ره بعقل و هوش نیست
سر باطن سخرهٔ خرگوش نیست

---

۱. टूटे बंद

۲. छूटे बंद

۳. तरके बंद

ازینجا که گفت "**کتاوکی چولی دلملی هویی**"[۱] یعنی مقامات طریقت که نگارخانهٔ حقیقت بود درهم پیچیده شد و احوال معرفت که مبنی بر بودن و نابودن عارف بود محیط گشت و شکایت راجع بر طور عقل است "**رلمین رای نجائی**"[۲] یعنی بیخبر که تصرف درین هر دو مقام بطور عقل می خواست کرد ندانست ضابطه هر دو نگاهداشن و نتوانست بر محافظت هر دو مرتبه ایستادن، رباعی

این راه طریقت نه بپای عقل است
خاك قدم عشق ورای عقل است
سری که فرشتگان ازو بیخبر اند
ای عقل که بی عقل چه جای عقل است

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**سهاگن**"[۳] واقع شود اشارت کنند بر انسان کامل واهل معرفت زیرا که مراد آفریدگار تعالی از ایجاد عالم بجهت محبت ایشان اند و اگر ذکر "**دهاگن**"[۴] واقع شود اشارت افتد بر گروه **اولٰئک کالانعام**[۵] وگاهی اشارت کنند به گروهی که در بزم **یحبهم و یحبو نه**[۶]

---

۱. कटावों की चोली दलमली होय
۲. रल्ल में राई न जाय
۳. सुहागिन
۴. दुहागिन
۵. قرآن: ۷:۱۷۹
۶. قرآن: ۵:۵٤

محرم نیستند و گاه اشارت کنند بر سالکی که بمرتبه وصال نرسیده است.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بالاپن**"[۱] یا "**نیهر**"[۲] واقع شود اشارت افتد از **بالاپن** به طفولیت اراده و انابت کنند چه مریدان پیران را فرزندان معنوی اند:

مریدان درین ره ز طفلان کم اند
مشایخ چو دیوار مستحکم اند
بیاموز رفتار زان طفل خورد
که چون استعانت بدیوار برد

و اشارت از '**نیهر**' بر مستودع ناسوتی کنند که مولد عنصر به انسان است **لا یَلِجُ ملکوتَ السماء من لم یُولَد مَرّتَین**[۳] ولادت اول معلوم است و ولادت ثانی تولد از مشیمهٔ طبیعت است و طبایع چون امهات:

عناصر مرترا چون ام سفلی است
تو فرزندو پدر آبای علوی است

---

۱. बालापन   ۲. नैहर

۳. مستناد است از حضرت عیسی علیه السلام 'لن یلج ملکوت السموٰت من لم یولد مرتین' از مضمون آن استفاده کرده مولانا در مثنوی معنوی میگوید:

چون دوم بار آدمی زاده بزاد   پای خود بر فرق علتها نهاد

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**ترناپن**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر شباب معرفت و محبت و بالغ شدن بمقامات طریقت و حقیقت:

هر کجا عشق سر بر افرازد
پیر صد ساله را جوان سازد

وحقیقت آن خروج است از قریهٔ وجود ظلمات وصفات نفس **ربَّنا اَخرِجنا مِن هٰذِهِ القَریَةِ الظَّالِمِ اَهلهَا**،[۲] مثنوی:

بود محبوس طفل شیر خواره
بنزد مادر اندر گاهواره

چو گشت او بالغ و مرد سفر شد
اگر مرد است همراه پدر شد

تو هم جان پدر سوی پدر شو
بدر رفتند همراهان بدر شو

و اگر در کلمات هندوی واقع شود ذکر "**سسرار**"[۳] اشارت افتد بر مستقر اهل معرفت که ملکوت آسمان است:

تا زفلک بوده ایم یار ملک بوده ایم
باز همانجا رویم منزل ما کبریا است

---

۱. तरुनापन
۲. قرآن:۷۵:٤
۳. ससुराल

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بودهاپن**"[۱] واقع شود اشارة افتد بر تذلل اوصاف وجود که از سلطان محبت فاسد گشته باشد. **اِنَّ المُلُوکَ اِذَا دَخَلُوا قَریَةً اَفسَدُوها وَجَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهلِها اَذِلَّة**[۲] و گاه باشد اشارت کنند بر رذالهٔ عمر و علم که در انتهای معرفت بحکم **النهایة الرجوع الی البدایة** حاصل شود **و مِنکُم مَن یُرَدُّ الیٰ اَرذَلِ العُمُرِ لِکَیلاَ یَعلَمَ مِن بَعدِ عِلم شَیأ**[۳] بحقیقت چنین پیری در عالم معرفت جوانیست و جوانی در عالم پیری است.

بدانکه عمر بشریت دگر است و عمر معرفت دیگر چنانکه در عمر بشریت طفلی و جوانی و پیری هست همچنان در عمر معرفت طفلی و جوانی و پیری است، روزی باشد که عمر بشریت بپایان رسد **کُلُّ نفس ذَایِقَةُ المَوت**[٤] اشارت برآنست و هرگز عمر معرفت بپایان نرسد **فَلَنُحیِیَنَّه حیٰوة طَیِّبَة**[٥] اشارت برآن است:

پیر شدم زهجر تو گفت لبت که غم مخور
بوسه دهم جوا ن کنم پیر هزار ساله را

---

۱. बूढ़ापन
۲. قرآن: ۲۷:۳٤
۳. قرآن۵: ۲۲
٤. قرآن: ۳:۱۸۵ و ۲۱:۳۵ و ۲۹:۵۷
۵. قرآن: ۱٦:۹۷

واگر در کلمات هندوی ذکر "**بیاه**"[۱] واقع شود اشارة افتد بر نکاح حقیقی و آن مغلوبی و مجبوری مریدان و طالبان و عاشقان است و تسلیم پیش تصرف پیر و مرشد و معشوق بانعقاد محبت و یا مقهوری و مجبوری بندگان برضا و تحت و تصرف جباری و قهاری حق سبحانه تعالیٰ بانعقاد عبودیت، نکاح اشارة از بیاه بر نکاح معنوی وآن آنست که اول صیدی که در شبکه وجود افتاد روح اعظم است و نزدیک تر مشهودی بحضرت عزت که آنرا بخود اضافت فرموده است بلفظ **من روحی و من روحنا** آدم کبیر و خلیفه اول و ترجمان الهی و مفتاح وجود[۲] و قلم ایجاد و جنت ارواح همه عبارت از اوصاف اوست، مشیمهٔ قدیمه اورا بخلافت خود در عالم خلق نسبت کرد و مقالید اسرار بدو تفویض نمود وا ورا بتصرف دران ماذون گردانید و خلعت[۳] جمیع اسما وصفات خود درو پوشانید و کرامت الهی اورا در نظر بخشید، یکی از برای مشاهده جلالی قدرت دوم از برای ملاحظه جمال حکمت، بنظر اول مقبل و بنظر دوم مدبر چنانکه در خبر است **ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبره**[٤] نتیجهٔ نظر

---

۱. ब्याह
۲. اصل نسخه: مفتاح 'جود'
۳. اصل نسخه: 'خلقت'
٤. این جزوی آن حدیث است که بدین صورت آمده 'اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر'

اول محبت الهی است و نتیجهٔ نظر دوم نفس کلی است و نفس کلی نام مرتبه ایست که متولد از روح اعظم است و هر فیضی که روح اعظم از عین جمع استعداد کند نفس کلی آنرا قابل گردد و میان روح اعظم ونفس کلی بسبب فعل و انفعال و قوه و ضعف نسبت ذکوره وانوثه پدید گشت و تعاشق ثابت شد واز رابطهٔ امتزاج ایشان بتوالدات اکوان موجود گشتند و بدست قابله تقدیر از مشیمهٔ غیب بعالم ظهور آمدند آنگاه صورت روح اضافی در آئینه وجود آدم خاکی منعکس شد و جمله اسما و صفات الهی دروستجلی گشت و لواء کرامت و **علّم آدم الاسماء کلّها**[۱] نصب کردند و خطاب **انّی جاعل فی الارض خلیفة**[۲] در رسید و بر منشور خلافت او طغراء **انّ اللّٰه خلق آدم علی صورته**[۳] ثبت افتاد پس همچنانکه وجود آدم در عالم شهادت مظهر صورت روح اعظم آمد و وجود جوانتر در عالم شهادت ومظهر صورت کلی آمد و تولد

---

۱. قرآن: ۳۱: ۲ ۲. قرآن: ۳۰: ۲.

۳. قسمتی از حدیث است که در صحیح بخاری بدینصورت آمده' اذا قاتل احدکم اخاکم فلیجتنب الوجه فان الله خلق آدم علی صورته اما در بعضی از کتب احادیث بدین صورت هم یافته می شود' خلق الله آدم علی صورته' و مولانا هم بدین حدیث در مثنوی اشاره کرده است:

خلق ما بر صورت خود کرد حق وصف ما از وصف او گیرد سبق

او از آدم مثال تولد از نفس کلی است از روح اعظم و تاثیر ازدواج نفس و روح ونسبت ذکوره و انوثة ایشان بصورت آدم و حوا علیهما السلام منتقل گشت و بر مثال صدور اشیا از روح نفس ذریات[۱] که در ظهر آدم بودند بواسطۀ ازدواج آدم و حوا در وجود آمدند پس وجود آدم و حوا نسخۀ روح و نفس است و در هر انسان از نسخۀ آدم و حوا نسخه منسخ ؟ شد بوجود ازدواج روح جزوی و نفس جزوی و تولد از هر دو شد وتولد صورت ذکور بنی آدم از صورت روح کلی مستعاد آمد لیکن ممتزج بصفت نفس و تولد صورت اناث از صورت نفس کلی پدید آمد بامتزاج صفت روح :

نکاح معنوی افتاد در دین
جهان را نفس کلی داد کابین

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**مانگل و سوهله**"[۲] واقع شود اشارة افتد بر رضا و خوشنودی محب ومحبوب بمعاقدت محبت میان یکدیگر که **رضی الله عنهم و رضوا عنه** عبارت ازان مقام است و گاه اشارت افتد بر فرحت وصال یا برفرحت امید وصال و شوق دیدار یکدیگر که **الاطال شوق الابرار الی لقائی/ وانالی لقائهم لاشد شوقا** حکایت ازان حالت

---

۱. اصل نسخه 'ذیارت'
۲. मांगल व सोहला

است و گاه اشارت افتد بر شادی قبولیت محبوب محب را با همه گستاخی و عیوب و نقایص او که **انتم لی شئتم ام ابتم انا لکم شئتم ام ابتم** روایت ازین ماجراست و گاه اشارت افتد بر واردات فرح و مقامات بسط چنانکه گفت:

سعدی بره عشق تو ثابت قدم آمد
دیگرچه کسانند و کیانند و کدامند[۱]

و اگر در کلمات هندی ذکر "**سوت**"[۲] واقع شود اشارت کنند که انباغ دنیا آخرت است و انباغ آخرت دنیا، هرگاه که یکی را راضی کنی دیگری بیزار گردد و هرگز یکجا جمع نشوند و گاه اشارت کنند براهل ملکوت و گاهی انسانی به نسبت با انسانی دیگر مراد دارند.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**مان**" و "**متکن**"[۳] واقع شود اشارت افتد بر اعراض بنده وغفلت او از ذکر خداوند تعالی و 'مانمتی'[٤] آنست که متعرض بود از ذکر و عبادت و غافل باشد از معرفت و محبت **قوله تعالی وَ مَن اَعرَضَ عَن ذِکرِی فَاِنّ لَه مَعِیشَة ضَنکا وَّ نَحشُرُه یَومَ القِیٰمة اعمٰی**[٥] وهر که

۱.سعدی شیرازی
۲. सौत
۳. मान व मटकनि
٤. मानमती
۵.قرآن:۱۲٤:۲۰

روی بگرداند از یاد من پس تحقیق مر اوراست زیستنی تنگ و سخت در دنیا وحشر کنم آن معرض را در روز قیامت نابینا که هیچ نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن **قال اهل الحق هذا لمن اعرض عن الذکر فکیف لمن اعرض الذکور.**

اگر در کلمات هندی گویند "**جب جب مانان دهن کری تب تب ادهك سهاگ**[۱] (و) امثال این عبارتهاست مسلم در حق طایفه ایست که **انی اشتاق الی المدبرین عنی** وضوح ایشان است زیرا که **کلّما ارادو جریمة زدتهم رحمة** فتوح ایشانست وامثال این عبارات معنی دیگر نازکتر ازین معنی هم هست که واضح نتوان گفت و کنایتش درین بیت مندرج می باشد :

یاری که نداد بوسه از ناز
او بوسه بجست و من ندادم

اگر در کلمات هندی ذکر "**سکهی**"[۲] واقع شود اشارة افتد بر یاران دینی که میان یکدیگر للّه فی الله دوستی دارند و گاه اشارة کنند بر یارانی که متفق[۳] باشند در یك مشرب و یك خانواده و اگر یك سکهی را میانجی کرده بجهت صلاح

---

۱. जब जब मान दहन करे तब तब अधिक सुहाग

۲. सखी ۳. اصل نسخه: 'مشفق' باشند

بفرستند تا آن بآن متی را دعوت کنند بوصال محبوب و آرایشی دهد و امثال این عبارتها درمیان نهد و گوید " **اتھ چل بیك کر نه لای بیار وهی چتر دس بدیا ندهان**" [1] و گوید "**تون مان چهاردی کت هوت هی مانمتی**"[2] وامثال ذلك ازان مصلح و داعی رسول است صلی الله علیه وسلم و متابعان او که خلعت نیابت رسول صلی الله علیه وسلم پوشیده اند **وجعلناهم ایمة یهدون بامرنا** [3] وآن را به هندوی " **دوتی**"[4] گویند، اشاره از '**مانمتی**' بربندگان عاصی و غافل و معرض از ذکر باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم متابعان او ایشان را بحکم موعظه براه معرفت و محبت خوانند و از اعراض و غفلت برهانند و بر فوز و نجات دلالت کنند و بالجمله از حجابها درگذرانند که آن متفاوتست بحسب تفاوت مراتب باطنی **فحجاب النفس اللذّات و الشهوات والاهوية وحجاب القلب الملاحظة فی غیرالحق وحجاب العقل وقوفه مع المعانی المعقولية و حجاب السر الوقوف مع الاسرار و حجاب الروح المكاشفة وحجاب الخفی العظمة والكبرياء وكذا فی الرسالة المكية.**

---

١. उठ चल वेग करन लाई व्यासही चतुरदास विदया निधान

٢. तुम मान छाड़ दई कत हेत हे मानमती

٣. قرآن ۷۳:۲۱ ؛ اصل نسخه: و جعلنا منهم امة یهدون....

٤. दूती

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **رین مانس** "[١] یا آنچه اسامی اوست واقع شود اشارت افتد بر مدت غفلت یا مدت جوانی و گاهی بر عمر مردم و گاهی بر دنیا و گاهی بر عالم مجاز.

و اگر ذکر "**باسر و بهور**"[٢] و آنچه اسامی اوست واقع شود اشارة افتد بر ایام معرفت یا مدت پیری و گاهی بر وقت انقضای عمر مردم گاه بروز قیامت و گاهی بر عالم حقیقت و باشد که از " **رین ما نس** " آن وقت اشارة کنند که هیچ از ظهور مخلوقات پیدا نبود و از **باسر و بهور** هنگام ظهور کاینات اشارت کنند.

و اگر در کلمات هندی "**سورج ادی** "[٣] ذکر کنند اشارة کنند بر ظهور نور محمدی صلی الله علیه وسلم که **اول ماخلق الله نوری** و گاه اشارة کنند بر ظهور نور نبوت مطلقه باشد که نور مشاهده مراد دارند.

و اگر در کلمات هندی ذکر " **دهوپ** "[٤] واقع شود اشارة افتد بر نور وجود:

محقق را که از وحدت شهود است

نخستین نظر بر نور وجود است

---

١. रैन मानुस ٢. बासर व भोर

٣. सूरज उदय ٤. धूप

و اگر در کلمات هندی ذکر" **چهانه**"[1] واقع شود اشارت بر جهان خلق و ظلال آفتاب ربوبیت است **اَلَم تَرَ الٰی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّالظِلّ**:[2]

آفتابیست حضرتش که دو کون
پیش او سایبان همی یابیم

و گاه اشارة افتد بر مومنان که پرتو نور محمدی اند صلی اللّٰه علیه وسلم **انا من نوراللّٰه والمومنون من نوری**:[3]

مراتب جمله زیر پایهٔ اوست
وجود خاکیان از سایهٔ اوست

و اگر" **دو پهر کی چها نه**"[4] واقع شود اشارت کنند بر چیزی که در معرض زوال بود:

این سایها زوال پذیرند عاقبت
در سایهٔ سریر که آن را زوال نیست

و گاه از '**دوپهر**' اشارت کنند بر زمان خواجه صلی اللّٰه علیه وسلم:

زمانه خواجه وقت استوابود
که از هر ظل و ظلمت مصطفی بود

---

١. छाँह
٢. قرآن:٢٥:٤٥

٣. این حدیث در دلائل النبوة بدین صورت نقل شده' اول ماخلق الله نوری و کل الخلائق من نوری وانا من نوراللّٰه.'
٤. दोपहर की छांह

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**شش و چندرمان**"[۱] واقع شود اشارة افتد بر نور ولدیت مطلقه که مستفاد است از نور شمس نبوت و گاه اشارت افتد بر نور مکاشفه و اگر درهنگام فراق تبدیل سردی '**چندرمان**' بحرارت مذکور گردد اشارت افتد بر طایفهٔ بخت و نامساعدی و ناموافق و اگر هنگام وصال اورا بسردی موافق مزاج ذکر کنند اشارت افتد بر آثار عنایت محبوب که بر محب ظاهر گردد.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پون**"[۲] یا آنچه اساسی اوست واقع شود اشارة افتد بر نایی که مقلب القلوب از حالی بحالی مثل **القلب کریشة بلقائه فی ارض فلات یقلبها الریاح ظهرا و بطناً**[۳] و گاه اشارت افتد بر ریحی که سلیمان روح را از مقامی بمقامی می رساند **ولسلیمان الرّیح غدوّها شهر و رواحها شهر**[۴] و گاه اشارت افتد بر ریح راحت و شمامهٔ استراحت:

صبا بخوش خبری هدهد سیلمانست

که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد

و گاه اشارت افتد بر نکبار محنت و سموم حسرت:

---

۱. शशि व चन्द्रमा ۲. पवन

۳. این حدیث نبوی است بدینصورت' ان هذا القلب کریشةبفلاة من الارض یقیمها الریح ظهرالبطن'

۳. قرآن: ۳۴:۱۲

زنند باد حوادث نمیتوان دیدن

درین چمن که گلی بوده است یا سمنی

ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت

عجب که رنگ گلی هست و بوی یاسمنی

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**چندن و اگر**"[۱] وغیره واقع شود اشارة افتد بر سردی مغفرت **الّٰهم اذقنِی برد عفوِک** و گاه اشارة افتد بر حجب نورانی،

ع رشکم از غالیه خیزد که در اندام تو پیچد

و اگر (در) کلمات هندوی ذکر "**کنول و کمدنی**"[۲] واقع شود اگر آن خورشید یست اشارت افتد برقلوب است که از نور خورشید نبوت فیض گیر است و اگر آن مهتابی است اشارت افتد بر قلوب مصاحبان مرد صاحب ولایت و از مریدان معتقدان که از نور مهتاب ولایت پذیر است **الشیخ فی قومه کالنبی فی الامة.**[۳]

و اگر در عبارت هندوی ذکر "**تریّان**"[٤] واقع شود اشارت

۱.चंदन व अगर

۲.कँवल व कुमुदनी

۳.حدیث نبوی است که در بعضی ماخذ بدینصورت هم آمده است' الشیخ فی بیته کالنبی فی قومه.' مولانا در مثنوی خود ازین حدیث استفاده کرده میگوید:

گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش

٤. तरैयां

افتد بر اخلاقی که **تخلقوا[1] باخلاق الله**[2] محمول بر آنست و گاه اشارت افتد بر اذاق و مکاشفات طور نبوّت که متابعت بمومنان رسیده باشد.

و اگر در عبارات هندوی گویند" **بهور کین تریّان** "[3] اشارت افتد بر بعضی اوصاف بشری و تقاضای انسانی که بعد از طلوع صبح ولایت طبعا سر کشد آنرا جرایم دوستان گویند و آن خالیست بر جمال دولت ایشان حکمتی است محض از حکیم مطلق تعالی و تقدس چنانچه بریر[4] فرمود قدس سره الهی کاسنی تلخ است از بوستان است عبدالله اگرچه مجرم است از دوستان است گناه دیگران از اعلیٰ بادنیٰ است و گناه دوستان خداوند تعالی از ادنیٰ باعلیٰ.

و اگر بهندوی گویند"**تم نه بهئین بهور کین تریّان** "[5] اشارت افتد بر انگشت نما شدن در کاری یا بر کشف اسراری

---

۱. اصل نسخه: 'یخلقوا'؛ ۲. 'تخلقوا باخلاق الله' در احیاء علوم الدین، ج ٤، ص ۲۱۸ بلفظ (قیل) ذکر شده و دلیل است که جزو احادیث بشمار نمیرود هر چند که در کلمات متاخرین بعنوان حدیث نقل شده است. (حواشی و تعلیقات، فیه ما فیه، ص ۳۱۳) ۳. भोर की तरैयां

٤. بریر ابن الخضیر همدانی، یکی از شهدای کربلا بروز عاشورا در رکاب امام حسین ابن علی رضی الله عنهما، او اول کسی بود که بعد از حر شهید شد. (دهخدا)

۵. तुम नह भई भोर की तरैयां

که مستور می باید داشت.

و اگر در عبارت هندوی گویند" **رین کتی تاری گنت**"[١] یا امثال ذلك اشارة بود بر انتظار دوستی بجهت دوستی و چشم بر هم نانهادنش:

حکایت شب هجران که باز داند گفت

مگر کسی که چون سعدی ستاره بشمارد[٢]

و اگر واضح برخواهی ازین کلمات دریاب، شعر:

الاطال شوق الابرار الٰی لقایی

وانا الٰی لقائهم لاشدّ شوقا

و اگر در عبارت هندوی گویند"**رین گئی پیتم کنته لاگین**"[٣] یا گویند "**رین بهانی پیتم سنگ**"[٤] یا بعبارتی دیگر که متضمن برآن معنی باشد اشارت از حدیث **ابیتُ عند ربّی**[٥] فهم کرده باشی.

---

١. रैन कटी तारे गिनत

٢. سعدی شیرازی

٣. रैन गई पीतम कंठ लागें

٤. रैन बिहानी पीतम संग

٥. حدیث نبوی است و بوجوه و طرق مختلف در صحیح مسلم و بخاری نقل شده'عن ابی هریرة قال قال رسول الله ایاکم والوصال قالوا فانك تواصل یا رسول الله قال انکم لستم فی ذلك مثلی انی ابیت عند ربی یطعمنی ربی و یسقینی فاکلفوا من الاعمال ما تطیقون.'

و اگر در عبارتی هندوی گویند"**لالن کانهون دیکهن ندیهون**"[1] یا امثال ذلك اشارت افتد بر آن معنی که از حدیث **اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری**[2] فهم کرده باشی:

همه با او ولی او از همه دور
بزیر پرده های نور مستور

و گاه باشد اشارت افتد بر عباراتی که پوشیده از نظر اغیار دارند و بر خبرائی که مخفی باشد.

و اگر در عبارت هندوی گویند" **تو ای سنگ جائون**"[3] و امثال ذلك اشارت افتد که محب همیشه چو سایه در پی محبوب رود حرکات و سکنات محب همه حرکات و سکنات محبوب (شود) و از خود اختیاری ندارد بلکه وجودی ندارد که **الحادث اذا قارن بالقدیم لم یتق له اثرا**، موضح راست، قطعه:

من چو سایه می روم اندر پیت
سایه را نبود چرا وچون و چند
چون سکون و جنبشم کلی زتست
تهمتی از خیر و شر بر من مبند

---

۱. लालन कौ हौं देखन न दैहौं
۲. این حدیث در مآخذ معتبر صوفیه به کرات نقل شده است از جمله احیاء العلوم جلد چهارم ص ۲۵۶، کشف المحجوب ص ۷۵ وغیره
۳. तौई संग जाऊँ

گرم جرم بینی مکن عیب من
تویی سربرآورده از جیب من

و اگر در عبارت هندوی گویند" **اوده بدیگئی موسون**"[۱]
و امثال ذلك اشارت افتد بر عهد **الست** و قبول قول **بلٰی**.[۲]

و اگر در عبارت هندوی گویند" **انت رت مانی** "[۳] یا بمثلها
اشارت افتد بر عبادت با بندگان بغیر یقین ایشان بعالم زور و
غرور.

و اگر در عبارت هندوی گویند "**تهیں سدهارو جهان
رت مانی**"[۴] اشارت بر مفهوم آیت **قِیلَ ارجِعُو وَرائَکُم فالتَمِسُوا
نُورا**،[۵] الحدیث **المرء مع من احب**:[۶]

هرچه در دنیا خیالت آن بود
تا ابد راه وصالت آن بود

---

۱. अवधि बदि गई मोसों ۲. مراد از عهد الست وقبول قول بلی
پیمانی است که خداوند تعالی با بندگان خود بست. در قرآن است الآیه' و اذ اخذ
ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلیٰ (سوره اعراف/۱۷۲) ۳. अनत रति मानी

۴. तहीं सिधारो जहां रति मानी ۵. قرآن:۱۳:۵۷

۶. حدیث نبوی است که در صحیح البخاری بدین صورت نقل شده است' المرء مع
من احب' اما در ماخذ بعضی چنین آمده است ' العبد مع من احب'

اگر در هندوی گویند" **رت کی چنه سب پرکت بهئی**"[۱] اشارت افتد بر مفهوم **یوم تبلی السّرائر**[۲] اگر واضح خواهی ازینجا بشنو، مثنوی:

همه افعال و اقوال مذخر
هویدا گردد اندر روز محشر
چو عریان گردی از پیراهن تن
شود عیب و هنر یکباره روشن
تنت باشد و لیکن بی کدورت
که ننماید دروچون آب صورت
همه پیدا شود آنجا ضمایر
درو خوان آیت تبلی السّرائر

و اگر در هندوی امثال این عبارت واقع شود" **ادهر کپول نین آنن اورَ کهین دیت رت کی آنند**"[۳] اشارت افتد بر شهادت اعضا بر کردارهای خویش که **یَومَ تَشهَدُ عَلیهِم اَلسِنَتهُم وَاَیدِیهِم و اَرجُلهُم بِمَا کَانُو یَعمَلُون**[۴] اینجا باید دانست احوالی که در زمان ماضی مفقود است یا در مستقبل موعود

۱. रति के चिन्ह सब प्रकट भये
۲. قرآن: ۹: ۸۶
۳. अधर कपोल नैन आनन उर कहि देत रति के आनंद
۴. قرآن: ۲۴: ۲۴؛ اصل نسخه: 'یعلمون

صوفیان را فی الحال موجود است زیرا که ایشان از قید زمان و مکان رسته اند و به ازل و ابد پیوسته، مثنوی:

روز امروز است ای صوفی وشان
کـی بـود از دی و از فـردا نشـان
آنکه از حق نیست غافل یك نفس
ماضی و مستقبلش حالست و بس

و اگـر در هـنـدوی امـثـال ایـن عـبـارت واقـع شـود ''**میں پتھئی توں لین سدھی پری میں رت مانی جای**''[۱] اشارت افتد بر عتاب بآن طایفه که بعد وصول بکمال معرفت و محبت ایشان را نیابت رسول اللّٰه صلی الله علیه وسلم پوشانیده باز گردانند بجهت تکمیل ناقصان آن هنگام اگر ذرۂ خاطر ایشان التفات بچیزی کرده باشد غیرت خداوندی بامثال چنین خطاب مخاطب و معاتب گرداند **قوله تعالی یسألَ الصادقینَ عن صِدقِهِم**[۲] یاد آور و انـذر **الصدیقین بانی غیور** خوش عربده ایست عربدۂ غیرت و خوش غیرتی است غیر ت محبت سرود در پرده بر آری ''**جھگرو کی لیون سرجن**''[۳] یعنی محب حقیقی با

---

۱. मैं पठई तौ लैन सुधि परि मैं रति मानी जाय

۲. قرآن:۸:۳۳

۳. झगडों की ल्यों सरिजन

محبوب خود عربده مستانه درمیان انداخته است تا محبوب را گذرگاهی نماند جز بدو عجب سرّیست:

شرح شکن زلف خم اندرخم جانان
کوته نتوان کرد که این قصه دراز است[۱]

اگر بگریزد غیرت **اَینَ المَفَرّ**[۲] پناهی ندهد و اگر در آویزد غیرت و **یُحَذِّرُکُمُ اللّٰه نَفسَه**[۳] راهی ندهد چه کند مسکین اگر بنشیند گویند **قُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِین**[٤] و اگر در طلب برخیزد گویند **اَینَ تَذهَبُون**،[۵] **الطلب رد والباب سد:**

اگر روم زپیش فتنها بر انگیزد
ور از طلب بنشینم بکینه برخیزد

و اگر ناامید شود گویند **لاتَقنَطُوا مِن رَّحمَةِ اللّٰه**[٦] واگر امیدوار گردد گویند **اَفَامِنُوا مَکرَاللّٰه**[۷] واگر گرد معرفت برآید گویند **مَا قَدرُواللّٰهَ حَقَّ قَدرِه**[۸] زهی سرگردانی ذرهٔ ناچیز را با

---

۱. بیتی است از غزل حافظ شیرازی که مطلعش اینست:

المنة لله که در میکده باز است — زان رو که مرا بر دراو روی نیاز است

۲. قرآن: ۷۵:۱۰ — ۳. قرآن: ۳:۳۰

٤. قرآن: ۲:۲۳۸ — ۵. قرآن: ۸۱:۲٦

٦. قرآن: ۳۹:۵۳ — ۷. قرآن: ۷:۹۹

۸. قرآن: ۲۲:۷٤ و ۳۹:٦۷

هر که در سازد و با هر چه مشغول گردد برخورداری ندهندش و گویند:

با هر که تو در سازی می دان که نیاسایی
زیر و زبرت سازم زیرا که تو از مایی

"آدهو لیهون بتای"[۱]

ای دوست دونیم است ازان رو دلت[۲] از غم
تا نیم بما باشد وآن نیم بعالم

اگر روی نبوت و یا نیابت نبوت ترا در خلق است روی ولایت پیوسته با ما میدار و باطن خود به هیچکس مسپار و اگر نه از چوگان غیرت ما چون[۳] گوی سرگردان گردی یك نصف یعنی باطن قسمت محبت ماست و آن نصف دیگر یعنی ظاهر نصیب خلق گردانیم ان **اللّٰه مع عباداً ابدانُهم فی الدنیا وقلوبهم عنداللّٰه**، موضح راست:

ای که کردی بعالمم تسلیم
دل که باتست شد ز غصه دونیم

و اگر در کلمات هندوی ذکر **"سمیپ و سنگ"**[٤] یاآنچه اساسی وصالست واقع شود اشارت افتاد بر رفع تعیناتی

---

۱. आध लैहों बटाय

۲. اصل نسخه: 'دولت'

۳. اصل نسخه: 'خون'

٤. समीप व संग

که بر اطلاق هویت[1] طاری است، مثنوی:

وصال این جایگه رفع خیالست

خیال از پیش برخیزد وصال است

تعین بود کز هستی جدا شد

نه حق بنده نه بنده باخداشد

وگاه اشارت افتد بر قطع علایق و عوایق:

تعلق حجابست و بیحاصلی

چو پیوندها بگسلی واصلی

واگر در کلمات هندوی ذکر "**بره و بیوگ**"[2] و آنچه اسامی فراق است واقع شود اشارت افتد بر غیبت دل از حقایق و یا غفلت او از ذکر خداوند تعالی و آن سه مرتبه دارد= فراق عوام و فراق خواص و فراق اخص الخواص، اما فراق عوام از یاد حق تعالی بودن است و این خود نزدیك خواص کفراست، مثنوی:

هرآنکو غایب از حق یکزمان است

در آندم کافراست اما نهان است

واگر خود غایبی پیوسته باشد

در اسلام بر وی بسته باشد

۱. هویت: ذات بحت را میگویند که در مرتبه ذات بی اعتبار صفات و ظهور میباشد.

۲. विरह व वियोग

و فراق خواص یك لحظه خود را دیدن است درمیان و فراق اخص الخواص آنست که عارف اکمل را هرچند ذات در ذات و صفات در صفات مفقود گشته باشد و در مرتبه محو[١] در محو و طمس[٢] در طمس بکلی رسیده و بمقام بقا[٣] بعد الفنا[٤] ترقی فرموده ولیکن نامی و تشخیص که باقی است و اضافه بایشان دارد و اخص را همین فراق است **یالیت رب محمد لم یخلق محمدا**[٥] یعنی کاشکی نامی و تشخیصی هم درمیان نبودی، موضح راست:

بی نشانی کل از سر و جیب است
محو در محو غیب در غیب است

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **گربه و آنگن**"[٦] واقع شود اشارت افتد بر باطن و ظاهر یا بر معنی و صورت.

١.محو در لغت بمعنی پاك کردن حروف و نقوش را از لوح و جز آن آمده اما باصطلاح صوفیان گم و نابود و زائل و معدوم شدن اوصاف و عادات بشری است.

٢. طمس در اصطلاح صوفیه ذهاب رسوم و عادات است بالکلیه در صفات حق تعالی و آن انتهای مرتبه است.

٣. بقا عبارتست از آنکه بعد از فناء از خود، خود را باقی بحق دیده و از حق بجهت دعوت از اسمای متفرقه که موجب تفرقه و کثرات است باسم کلی که مقتضی جمع الفرق است بجانب خلق بیاید و رهنمایی کند.

٤.فنا در اصطلاح تصوف زوال شعور سالك است بر اثر استیلای ظهور حق بر باطن وی ،نیز بمعنی زوال اوصاف مذموم در مقابل بقا.

٥.این حدیث نبوی است که در ماخذهای مختلف صوفیه مانند فیه ما فیه و تعلیقات حدیقه و... آمده است.

٦.गर्भ व आंगन

فصل: در اشارات معانی آن کلمات که در **بشنپد**[1] واقع شود، اگر کسی گوید نامهای کافران غلیظ بحظ شنیدن و در عبارات نامشروعه به وجد رقصیدن از کجاست گویم از عمر خطّاب رضی اللّه عنه نقل کرده اند که **لیس فی القرآن ذکرالاعداء ولا خطاب مع الکفار** وازینجا عین القضاة[2] فرمود که نام فرعون[3] وهامان[4] وقارون[5] در قرآن ابوجهل دید و از جهل

۱ विशुनपद

۲. عین القضات: عبداللّه ابن محمد بن علی میانجی همدانی ملقب به عین القضات، از بزرگان مشایخ صوفیه و از دانشمندان اوایل قرن ششم هجری بود. وی بسال ۴۹۲ه.ق. در همدان متولد شد و در طریقت شاگرد احمد غزالی بود و نیز از محضر شیخ برکهٔ همدانی استفاده کرد. عین القضات بواسطه دوستیی که با عزیز الدین داشت که یکی از مستوفیان سلاجقه و از مخالفان ابوالقاسم درگزینی سلطان سنجر بود، ابوالقاسم نقشه قتل عین القضات را چید و در محضری حاسدان و عوام النّاس اورا بکفر و دعوی الوهیت متهم کرد و فقها نیز بقتل وی فتوی دادند، پس وی را در سال ۵۲۵ بردار کشیدند. نوشته فارسی عین القضات مشحون از تعبیرات نغز صوفیانه است و رباعیات عرفانی نیز بزبان فارسی سروده است. (لغت نامه دهخدا)

۳. فرعون لقب عمومی پادشاهان مصر قدیم است و درینجا منظور به فرعون زمان موسی علیه السلام است.

۴. منظور از هامان وزیر فرعون است که نام وی چندین بار در قرآن هم آمده است اما در بعضی ماخذها بنام هامان دیگر هم می خوریم که وزیر خشایارشا بوده و به دست استر زن یهودی پادشاه بدار آویخته شد.

۵. قارون، ثروتمند زمان موسی که ثروت وی ضرب المثل گشته است و نام وی در قرآن کریم سوره قصص و سوره عنکبوت و سوره مومن آمده است.

قرآن بشنید پس چون ممکن است که بعضها ذکر اعدا و خطاب با کفار در قرآن بشنوند ممکن است که بعضها نام کافران غلیظ در پردهٔ سرود هم بشنوند چنانکه اگر در کلمات هندوی ذکر "**کشن**"[۱] یا آنچه اسامی اوست واقع شود کنایت کنند از جناب رسالت پناه صلی اللّٰه علیه وسلم و گاه بر انسان و گاه بر حقیقت انسان باعتبار احدیت ذات و گاه بر ابلیس و گاه حمل کنند بر آن معنی که از بت و ترسابچه و مغبچه ارادت می کنند چنانکه ازین مثنوی معلوم خواهد شد، مثنوی:

بت و ترسابچه نوریست ظاهر
که از روی بتان دارد مظاهر
کند او جمله دلها را وثاقی
گهی گردد مغنی گاه ساقی

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**گوپین و گوجرین**"[۲] واقع شود اشارة افتد بر ملوکیان و گاه بر نوع انسان و گاه بر حقیقت آن باعتبار واحدیت صفات واگر چشم خرد در ین چنین اشارت تفاوتی بیند آن تفاوت در چشم خرد است که درین

---

۱. कृष्ण

۲. गोपी व गूजरी

چنین ارادت و اشارت هیچ تفاوت نیست و اگر دریابی چنانکه گویند شیخ شبلیؒ[1] وقتی این شعر از گوینده شنید، شعر **اسأل عن سلمی ما فی الدارین عنه مخبرا** اینجا معلوم است که سلمی نام زنی است و شبلیؒ از سلمی خداوند تعالی را مراد داشت و این چنین اشارات و دلالات در مشرب این قوم بسیار است و وجوه آن اشارات نیز نزدیك ایشان انواع بی شمار.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**کوبری و کبجا**"[2] واقع شود اشارت افتد بر انسان باعتبار صوب و نقایص آن.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**اودهو**"[3] واقع شود اشارت افتد بر جناب رسالت پناه صلعم و گاه بر متابعان او که وسیله هستند میان بنده ومولی تعالی و گاه اشارت کنند بر جبرئیل علیه السلام.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پتیا**"[4] واقع شود اشارة افتد بر کتاب منزل و گاه بر نامهٔ اعمال بندگان که بروز قیامت ظاهر گردد و گاه بر نامهٔ که در بهشت صادر شود که **عبدی اشتغلت بالحور**

---

۱. شبلیؒ: یکی از عرفای قرن سوم و چهارم هجری است. اصل وی از دماوند است و ابتدا در دستگاه خلافت عباسی والی دماوند بود و سپس در سلك متصوفه و عرفا در آمد. (تذکرة الاولیاء، لغت نامه دهخدا و..)

۲. कुबरी व कुब्जा ۳. उधो

۴. पतिया

والقصور و نسیت لقائی و گاه اشارت افتد بر همه عالم از جواهر و اعراض و بسایط و مرکبات که کتاب خداوند تعالی است، مثنوی:

بنزد آنکه جانش در تجلی است
همه عالم کتاب حق تعالی است.
عرض اعراب و جوهر چون حروفست
مراتب همچو آیات و قوفست

اما بیک وجه هر ورقی از دفتر عالم دفتریست ازمعرفت و بیک وجه هر ورقی و تعینی کلمه ایست از کتاب عالم:

ظاهر و باطن همه تو ذات دان
جمله اشیاء مصحف و آیات دان

و گاه اشارت افتد بر قلوبی که درو ایمان نبشته اند **اولئک کتب فی قُلوبِهمُ الایمانَ**:[1]

درآن روز یکه گلها می سرشتند
بدل در قصه ایمان[2] نبشتند
واگر آن نامه را یک ره بخوانی
هرآن چیز یکه میخوانی بدانی

---

۱. قرآن:۲۲:۵۸

۲. اصل نسخه: 'ایما' نبشتند

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **برج و یا گوکل** "[۱] واقع شود اشارت افتد بر عالم ناسوت[۲] و گاه بر عالم ملکوت[۳] و گاه بر عالم جبروت.[٤]

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **جمنا** و یا **گنگا** و **کالندری** "[۵] یا امثال ذلك واقع شود اشارت افتد بر دریای وحدت و گاه بر بحر معرفت و گاه اشارت کنند بر جوی حدوث وامکانی که ان **الحوادث امواج و انهار**.

اگر در کلمات هندوی ذکر " **مرلی یا بانسری** "[٦] یا امثال ذالك واقع شود اشارت افتد بر ظهور هستی در نیستی:

همه عالم صدای نغمهٔ اوست

که شنید این چنین صدای دراز

---

۱. ब्रज व गोकुल

۲. عالم طبیعت و اجسام و جسمانیات و زمان و زمانیات را عالم ناسوت می نامند و عالم ملك و شهادت هم می گویند. (لغت نامه دهخدا)

۳. عالم ملکوت: عالم فرشتگان، و به اصطلاح صوفیان عالم معنی که عالم ارواح است و در بعضی از رسائل تصوف مسطور است که ملکوت مقام عبادت فرشتگان است یعنی طاعت و عبادت بی قصور و بی فتور حاصل شود چنانکه مقام عبادت ملایکه است. (لغت نامه دهخدا)

٤. عالم جبروت عالم عظمت و جلال اسمای، صفات الهی و مرتبه وحدت را گویند که حقیقت محمدی است و تعلق بمرتبه صفات دارد. (لغت نامه دهخدا)

۵. जमुना व गंगा व कालिन्द्री

٦. मुरली या बाँसुरी

و گاه اشارت افتد بر نغمهٔ **ونفختُ فیه من روحی**[۱] و گاه اشارت افتد بر نغمهٔ **کُن**:

جهان خلق و امر از یك نفس شد
که هم آندم که آمد باز پس شد
ازان دم گشت پیدا هر دو عالم
دوان دم شد هویدا جان آدم

و آن دم سماعی است که درو حرفی و صوتی و امتدادی و انقطاعی نیست:

سماع جان نه آخر صوت و حرف است
که در هر پردهٔ سرّ شگرفست

و اگر در عبارت هندوی گویند "**گانگ پارڈپھ بانسری باجی**"[۲] اشارت کنند که ورای جوی حدوث و امکان عشق و حسن را نغمها است و جان و جانان را زمزمها است که تا از جوی حدوث نگذری نشنوی و نه بینی که، نظم:

جهان پر سماعست ومستی و شور
ولیکن چه بیند در آئینه کور

---

۱. قرآن:۱۵:۲۹ و۳۸:۷۲

۲. गांग पार डफ बाँसुरी बाजै

سراینده خود می نگردد خموش
ولیکن نه هر وقت باز است گوش

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بین و کنّر**"[١] یا امثال ذلك واقع شود اشارة افتد بر واردات غیبی و الهامات لاریبی :

مطرب عشق عجب سازنوایی دارد
نقش هرنغمه که زدراه بجایی دارد

بدانکه نواخت هیچ نغمه که از **کنر و بین و بانسری** وغیرها می خیزد بی حرکت اعصاب و انگشتان و اعضای مشخص ممکن نیست و جنبش اینها بی جنبش دل شخص نیز امکان ندارد و جنبش دل بی جنبانیدن استاد خود محالست عیب نیست :

مرا صورتی بر نیاید زدست
که نقشش معلم ز بالا نه بست

ازینجا دریابی معانی کل نغمات را، شعر:

وَغَنّٰی بِی متیٰ قلبی و غَنَّیتُ کَما غَنّٰی
وکُنّا حیثما کانوا و کانوا حیثما کُنّا

نی که هردم نغمه آرایی کند
در حقیقت از دم نایی کند

---

١. बीन व किन्नर

عشق جز نایی و ما جز نی نه ایم
او دمی بی ما و ما بی وی نه ایم

و اگر در کلمات هندوی ذکر "کنس"[۱] واقع شود اشارت افتد بر نفس و گاه بر خناس و گاه بر ابلیس و گاه بر اسمی از اسمای جلال و قهر اشارت کنند و باشد که بر شرایعِ پیغمبران نخستین حمل کنند صلوة الله علیهم اجمعین.

واگر در کلمات هندوی "شیش"[۲] و یا آنچه اسامی اوست واقع شود اشارت افتد بر نفس اماره[۳] و اگر در کلمات هندوی ذکر "**مده پوری یا بندرابن یا مده بن**"[۴] و امثال ذلك واقع شود اشارت افتد بدان معنی که از وادی ایمن مصطلح است میان این قوم ـ

درآ در وادی ایمن زمانی
شنو انی انا الله بی گمانی
در آ در وادی ایمن که ناگاه
درختی گویدت انّی انا الله

---

۱. कंस ۲. शेष

۳. نفس اماره: نفسی که میل کند به طبیعت بدنی و امر دهد به لذت و شهوات حسی و قلب را بجهت سفلی بکشاند. و آن ماوای بدی ها و منبع اخلاق ذمیمه است (التعریفات)

۴. मधुपुरी या बिंद्राबन या

بدانکه وادی ایمن در اصطلاح ایشان عبارت از طریق تصفیۀ قلب و تجلیۀ روح است که آن مستلزم فیض و فتوح است و گاه مترادف بود با کلمه **گوکل و برج**.[۱]

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**متهرا**"[۲] واقع شود اشارت افتد بر مستودع اهل معرفت که اهل معرفت را دو مقام[۳] است یکی مستودع و آن در ناسوت است دوم مستقر و آن درملکوت و جبروتست و چون به سیر معنوی از مستودع می جهند به مستقر قدم می نهند **لایلج ملکوت السماء من لم یولد مرتین** وضوح آنست.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**دوارکا**"[۴] واقع شود اشارت افتد بر مستقر و معاد عارفان و آن برزخی است کبری که سیر کاملان و اعمال و علوم ایشان آنجا نهایت شود و آن به سرحد مراتب اسمائی است که برتر ازان مقامی نیست **اِنّ الّذِی فَرَضَ عَلیکَ القُرآنَ لَرادُکَ الیٰ مَعاد**[۵] بر زبان اهل اشارت اینجا از معاد همان مقام مراد است.

---

۱. गोकुल व ब्रज ۲. मथुरा

۳.مقام در اصطلاح صوفیان اقامت بنده است در عبادت در آغاز سلوك بدرجه ای که بدان توسل کرده است و شرط سالك آنست که از مقامی بمقامی دیگر ترقی کند. (التعریفات)

۴. द्वारिका

۵.قرآن:۲۸:۸۵

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **جسودها**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر سابقه عنایت و رحمت که با خاکیان است و اگر در کلمات هندوی ذکر" **نند مهر**"[۲] واقع شود اشارت افتد بر جناب رسالت پناه صلی اللّٰه علیه وسلم و گاه بمعنی جودها (و) لطف و کرم ازلی نیز مراد دارند.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**گورس ودهیو و مهیو و دوده**"[۳] وامثال ذالك واقع شود اشارت افتد بر انواع طاعات و عبادات وحسنات و خیراتی که از فرث و دم از افراط و تفریط خاص و سائغ برآید **قوله تعالی وَ اِنَّ لَکُم فِی الاَنعامِ لَعِبرَة نُسقِیکُم مِمّا فِی بُطُونِه مِن بَینِ فَرثٍ وَّ دَمٍ لَّبنا خَالِصا سَائِغالِّلشَّارِبِین**[٤] واین مرتبه اخلاص است **کما سئل شفیق رضی اللّٰه عنه عن الاخلاص فقال تمیز العمل من العیوب کتمیز اللبن من بین فرث ودم.**

واگر در کلمات هندوی ذکر" **نینون**"[٥] واقع شود اشارت افتد بر مقام دعا و مناجات زیرا که دعا مغز عباداتست چنانکه روغن مغز شیر و جغراتست و مقام دعا پاکی است از

---

۱. जसोधा

۲. नंद महर

۳. गोरसा व दहियव व महियव व दूध

٤. قرآن:۱٦:٦٦

٥. नैनों

خلق و نهاد نفس ء

کسی کو کرد حاصل این طهارت

شود بی شك سزاوار مناجات

و اگر در عبارت هندوی گویند دهره "**بیچن جای**"[۱] یا گویند "**دهاون جای**"[۲] یا گویند "**نیر بهرن جای**"[۳] یا بعباراتی که متضمن این معانی است اشارت افتد بر ادای نوافل و وظایف که سبب تقرب بنده با خداوند تعالی است **لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببته**[٤] و گاه اشارت افتد بر انواع مجاهدات و ریاضات بانقطاع تعلقات ظاهری و باطنی که آن نیز موجب قربت و رتبه است **من یقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعاً**.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**کانه گهت روندهو**[٥] یا گویند **کنهیا مارگ روکو**"[٦] یا امثال ذلك اشارت افتد بر انواع اغوای ابلیس:

---

۱. बेचन जाय

۲. दुहावन जाय

۳. नीर भरन जाय

٤. این عبارت قسمتی از حدیث مطولی است که باین طور هست 'و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بهاورجله التی یمشی بها' رواه البخاری(مشکوة ، کتاب الدعوات،باب ذکرالله عز و جل والتقرب الیه)

٥. कान्ह घाट रूंधो

٦. कन्हैया मारग रोकौ

معشوق مرا گفت نشین بر درمن
مگذار درون هر که ندارد سر من

و گاه اشارت افتد بر سبحات جلال که قاهر است:

نـه گـنجد نـور ذات اندر مظـاهر
کـه سبحات جلالش هست قاهر
رهـا کـن عـقـل را باحق همی باش
کـه تـاب خـور ندارد چشم خفاش

و گاه اشارت افتد بر دور باش این کلمات **الطالب رد والباب سد:**

تــا تــو از پــا و ســر هــمــی پـوئـی
راه خــود رو نــه مــرد ایــن کــوئـی
تــا از ل بــا ابــد نــه پـیـوسـتـه اسـت
حــلـقـه چـنـدیـن مزن کـه دربستـه است

و گـاه اشـارة افتد بر فریفتگی دل بر بتان مجاز که مانع از عبادت و صلاح شود:

ولی(تو) تالب معشوق و جام میخواهی
طـمع مدار که کارد گر توانی کرد

و گاه برعکس آن:

ع--صلاح ره زن ما شد که ذوق بت نگرفتیم

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**دان**"[1] واقع شود اشارت افتد بر مطالبهٔ اخلاص از بندگان در عبادت **والمخلصون علی خطر عظیم**[2] مطالبه صدور نیت دراعمال **یسأل الصادقین عن صدقهم**[3] که هیچ عابدی و عالمی را بی اخلاص خلاصی نیست و بی صدق نیت نجات نی، **الصدق منجی** فرمان شریعت است و بالجمله هر نقدی و کالائی که در دست تست آنرا عیاری و ناقدی و امتحانی هست **لا تبهرجوا فان الناقد بصیر** این ناقد بصیر هیچ نقدی بی تجربه نگذارد مگر آنکه آن همه نفوذ خود را بحکم اسقاط اضافات تسلیم توحید نمایی واز کالا و کنوز و اعمال و احوال بکلی مفلس برآیی آنگاه چون ترا هیچ نباشدبر دیهه خراب خراج نیست:

چوباشی هیچ هیچت نیست تاوان

ز من بشنو نصاب هیچ هیچست

---

۱. दान ۲.این عبارت قسمتی از حدیث مطولی است بدین صورت "الناس کلهم موتی الاالعالمون والعالمون کلهم نائمون الاالعاملون والعاملون کلهم موقوفون الاالمخلصون والمخلصون علی خطر عظیم" (کشف الاسرار ج، ۱ ص، ۳۲۹ و با اندکی اختلاف در احیاء العلوم)

۳.قرآن: ۸: ۳۳

و اگر در هندوی "لار زبان کوهین"[۱] (و) امثال این عبارت واقع شود "کاهو کی بانه مروری کاهو کی کر چوری پهوری کاهو کی متکیا دهاری کاهو کی کنچکی پهاری"[۲] اشارت افتد بر مفهوم طعنه **اَتَجعَلُ فِیهَا مَن یُّفسِدُ فِیها و یَسفِکُ الدِّماء**[۳] و گاه اشارت افتد بر انواع خوارق عادات از معجزه و کرامات[٤] که از خواص انسان است و گاه اشارت افتد بر مفهوم آیة **فَبِعِزَّتِکَ لَاُغوِیَنَّهُم اَجمَعِین**[٥] و گاه اشارت افتد بر مفهوم آیة **کُلَّ یوم هُوَ فِی شَان**[٦] یعنی یك استاد است که در پس پرده ظل و خیال چندین صور متضاده و اشکال متنوعه می نماید:

هر یك از ماه وشان مظهر شان دگر اند
شان آن شاهد جان جلوه گر است از همه شان

و اگر در کلمات هندوی از زبان **جسودها**[۷] امثال این عبارت واقع شود " **یه بالك میرو کچهو نجانین**[۸] یا گویند **کنهیا میرو بارو تم باد لگاوت کهور**"[۹] اشارت افتد بر مدلول

---

۱. लार जबान कोहीं
۲. काहू की बांह मरोरी, काहू के कर चूरी फोरी, काहू की मटकिया ढारी, काहू की कंचुकी फारी
۳. ق.۳۰:۲:۳
٤. کرامات جمع کرامت است و در اصطلاح صوفیان ظهور امر فوق العاده ایست از کسی که دعوی پیغمبری نداشته باشد. (التعریفات)
۵. قرآن:۸۲:۳۸
۶. قرآن:۲۹:۵۵
۷. जसोधा
۸. यह बालक मेरो कछू न जाने
۹. कन्हैया मेरो तुम बाद लगावत खोर

این دو آیت **خُلِقَ الانسانُ ضعیفا**[۱] و **انه کان ظلوما جهولا**.[۲]
محققان گویند که حق سبحانه و تعالی از غایت مهربانی که با بنده دارد اورا بضعف و نادانی موسوم ساخته است تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت هوای و نفس نقصی در حال او پدید آید لطف خداوند تعالی زبان معذرت بکشاید و به لسان رحمت[۳] فرماید که ما اورا از اول ضعیف وجهول آفریده ام:

ع= رحمت تست عذر خواه همه

و اگر در عبارت هندوی گویند"**گوال گاین چراوی**"[٤] و یا امثال ذلك اشارت کنند که اهل و عیال بمنزله گاوان و گوسپندان است و کد خدا بمنزله راعی **کلکم راعی و کلکم مسئول عن رعیته**[٥] و گاه اشارت کنند که اعضا و جوارح بمنزلهٔ **مویشی** است و عقل معاد بمنزلهٔ شبان و گاه اشارت بود که خطرات فاسده بمنزلهٔ گوسپندان است و دل محافظ آن.

۱. قرآن:۲۸:٤ ۲. قرآن:۷۲:۳۳

۳. اصل نسخه: زحمت ٤. ग्वाल गायन चरावे

٥. حدیث نبوی است، مولانا در مثنوی میگوید:

کلکم راعی نبی چون راعی است خلق مانند رمه او ساعی است
از رمه چوپان نترسد در نبرد لیکشان حافظ بود از گرم و سرد

امیر المومنین علی کرم اللّٰه وجهه فرمود **ما انا و نفسی الا کراعی غنم کلما ضمنتها من جانب نفرت من جانب آخر** و گاه امت را بمنزلهٔ گوسپندان شمارند (و) انبیاء علیهم السلام را بجای نگاهبان و گاه اشارت کنند که کثرت را در وحدت می پرورد و وحدت در کثرت سایری این همچو در است و آن همچو انهار جاری:

همیشه فیض فضل حق تعالی
بود از شان خود اندر تجلی
ازآن جانب بود ایجاد و تکمیل
وزین جانب بود هر لحظه تبدیل

و اگر در چنین جاها شبهه بخاطر تو گذرد که از کلمه **گوال**[1] مثلا بر وحدت حق تعالی اشاره کردن و یااز حادثی قدیم مراد داشتن سخن نا موجه است هیچ وجهی ندارد جواب گویم که نزدیك این طایفه هر چه در عالم مجاز است آنرا لامحاله حقیقت است پس اگر از مجاز بر حقیقت اشارت کنند جایی اعتراضی نیست که **المجازُ قنطرةُ الحقیقة** لاسیما که این طایفه می گویند که هر چه در عالم مجازیست همه

۱. ग्वाल

اسما و حقیقت است:

بحق آنکه او نامی ندارد
بهر نامی که خوانی سر بر آرد

و اگر در عبارت هندوی گویند" **کانده کمر**"[۱] یا گویند "**پائن پاورین**"[۲] اشارت افتد بر لباس فقر و کسوت زهد که مخصوص بعارفان است.

و اگر در عبارات هندوی واقع شود" **مور مکت سیس دهرین**"[۳] اشارت افتد بر قبول انسان بار امانت[٤] را که **حملها الانسان**[٥] وضوح آنست و گاه اشارت افتد بر تاج خلافت که **اِنِّی جَاعِلٌ فِی الاَرضِ خَلِیفَةً**[٦] دال بر آنست. و گاه اشارت افتد بر علم اسماء که **عَلَّمَ آدمَ الاَسماءَ کلها**[۷] مشر بر آنست، موضح راست:

علم اسما تاج شاهنشاهی است
با طراز آمد به فرق بوالبشر

---

۱. काँधे कमरिया
۲. पाँयन पाँवरे
۳. मोर मुकुट सीस धरें
٤. از بار امانت اشارت است به آیه کریمه' انا عرضنا الامانة علی السموت والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها و حملها الانسان' (سوره احزاب/۷۲)
٥. قرآن:۳۳:۷۲
٦. قرآن:۲:۳۰
۷. قرآن:۲:۳۱

و اگر در کلمات هندوی" **گوردهن دهاری**"[۱] گویند اشارت افتد بر بار امانت که گران تر از کوه قاف است حامل این بار در انسان رسول ما است صلی اللّٰه علیه وسلم چنانکه امام خاقانی فرمود:

آن قابل امانت در قالب بشر
وآن عامل ارادت در عالم خبر

وَ یا برداشتن او علیه السلام و الصلوة بار ز کوۀ **فاستَقِم کما اُمِرت**[۲] مراد باشد.

و اگر در کلمات هندوی گویند "**سیام سندر**"[۳] یا "**سانورو**"[۴] اشارت افتد بر مظلومی و جهولی انسان بآن ....[۵] که این هر دو لفظ صیغه مبالغه است پس بحکم **الشئ اذا جاوز حده جانس ضده** بنور و علم مجانس کردند،مثنوی:

ظلومی و جهولی ضد نور اند
و لیکن مظهر عین ظهور اند
چو پشت آئینه باشد مکدر
نماید روی شخص از روی دیگر

و گاه اشارت افتد بر سواد فقر که وسیلۀ بزرگی و شرف

---

۱. गोवर्धन धारी
۲. قرآن:۱۲:۱۱
۳. श्याम सुन्दर
۴. साँवरो
۵. خوانده نشد

انسانست بر سایر مخلوقات **الفقر فخری**[1] اشاره بر آنست:

سواد انسی و جانی گرفته
به تیغ فقر سلطانی گرفته

و اگر در عبارت هندوی "**انتر جامی**"[2] واقع شود اشارت افتد بر ضمایر عرفا[3] که روشن است و اشیا را باطن می شناسند و بفراست در می یابند.

و اگر در کلمات هندوی "**پیت پچهوری**"[4] واقع شود اشارت بر رنگ روی عشاق کنند که زرد است:

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
آری به یمن لطف شما خاک زر شود

گاهی ردای کبریا مراد دارند **وَ لَهُ الکِبرِیَاءُ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالاَرضِ**[5] **ای وله الظهور الکامل فیها:**

کبریا چادر است بر رخ یار
ممکنش نیست بی ردا اظهار
کبریا مظهر ظهور آمد
چادر نور بین که نور آمد

---

۱. الفقر فخری حدیث نبوی است که در ماخذهای مختلف مانند سفینةالبحار، کشف الاسرار، مصباح الهدایه و.. بدین صورت آمده است" الفقر فخری و به افتخر."

۲. अंतरजामी

۳. اصل نسخه: 'عرف'

۴. पीत पिछौरी

۵. قرآن: ۴۵:۳۷

فصل : در اشارات[۱] معانی آن کلماتی که در بعضی جای دیگر واقع شود ورای **دهرپد**[۲] و **بشنپد**[۳] واگر در هندوی ذکر" **سیالا و مانهه و پالا**"[٤] و آنچه از لوازم اوست واقع شود اشارت افتد بر قبض احوال درویشان و اشتهار تجلیات ازیشان.

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **محولا و کونچ**"[٥] واقع شود اشارت افتد بر علاماتی که احوال گذشته و بسط و ماضی را یاد دهد و گاه اشارت کنند (بر) آثار و سموات قبضی که فی الحال موجود است.

و اگر در عبارت هندوی گویند " **سور سپتتی جار نجای**"[٦] وامثال ذلك اشارت افتد که آن احوال عزیز که گذشته است به کوشش و تدبیر نتوان باز یافتن و به حیل و تلبیس نتوان بدو رسیدن که موقوف بر موهبت خداوند است تعالی و تقدس،قطعه:

نخشبی وقت را غنیمت دان
گوهر وقت در بها ناید

۱.اصل نسخه: 'اشارت'
۲. ध्रुवपद
۳. विशुनपद
٤. सयाला व माँह व पाला
۵. महाला व कौंच
٦. सूर सप्त ते जाड़ न जाय

وقت خوش چون ز دست کس برود

باز آید بدست (یا) ناید

و اگر در عبارت هندوی گویند "**جار لگت مرت کنتھ لاگ پیاری**"[۱] اشارت که محبت هنگام سردی قبض و فراق آرزوی معانقه از محبوب می کند و معانقه محبوب اشارت بر تخریب ذات و صفات محب است و ذات صفات محب سبب حجاب و سردی اوست پس آرزوی معانقه در معنی آرزو و تخریب ذات و صفات خود باشد، مثنوی:

خراباتی شدن از خود رهایی است

خودی کفر است اگر خود پارسایی

بخود می وارهان خود را ز سردی

که بدمستی بهست ازنیك مردی

و اگر در کلمات هندوی امثال این عبارت واقع شود که "**پون جھنمکا سیوجنا یا/ کامی کنت بھُر کین لایا**"[۲] اشارت افتد بر سردی زمانه و جفای روزگار که از تظلم

۱. जाड़ लगत मरत, कंठ लाग प्यारी

۲. पवन झनमका सीव जनाया

कामी कंत बहुरि किन लाया

ظالمان دهر و از تعدی متعدیان وقت سالک [۱] را پیش آید و سالک در حمایت رضا بقضا در آید و صفت تسلیم و تفویض در بر کشد تا از اندوه های آن جفا ایمن و سالم بگذرد .

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پنچم و بسنت**" [۲] آنچه لوازم اوست واقع شود اشارت افتد بر اعتدال طبع در اخلاق و آن وقتی شود که جمله حماید اخلاق در آمیزد و تکلف و منازعت برخیزد ،قوله تعالی **فَلا وَرَبِّکَ لا یُومِنونَ حتّیٰ یُحکِّمُوکَ فیما شَجرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی اَنفُسِهِم حَرَجا مِمّا قَضَیتَ و یُسلِّمُوا تَسلِیما** [۳] یعنی ایمان ایشان وقتی کامل گردد که ترا ای محمد حاکم خویش گردانند و آنچه بر ایشان حکم فرمایی در دلهای ایشان سبکی و گرانی نبود بالکلیه تسلیم حکم تو گردند و بدانکه طبع در اخلاق وقتی معتدل گردد که نفس بصفت مطمینگی بر آید پس آن احوال در هندوی به **بسنت** [۴] تعبیر کنند و گاه از کلمه **بسنت** و نحوه

---

۱. سالک در لغت بمعنی مسافر و راه رونده است اما باصطلاح صوفیه طالب تقرب حق تعالی که عقل معاش هم داشته باشد و سالک دو طریق اند= سالک هالک و سالک واصل.سالک هالک آنرا گویند که در ابتدای حال مقید مجاز شود و از حقیقت باز ماند. اما سالک واصل آنست که در آغاز سلوک محکوم بحقیقتی شده باشد و جمله بتان مجازی را از صحن سینه پاک سازد چنانکه اثر غیر نماند.(دهخدا)

۲. पंचम व बसन्त

۳. قرآن:۶۵:۴

۴. बसंत

اشارت کنند بر رنگهای روی معشوق:

چون زر که بدید رویم آن شیرین کار
گفتا که دگر به وصلم امید مدار
زیرا که تو ضد ما شدی در دیدار
تو رنگ خزان داری و من رنگ بهار

و گاه اشارت افتد بر هنگام پیدای آدم و آدمیان و گاه اشارت کنند بر حین ظهور رسول صلّی اللّٰه علیه وسلم:

ما همچو گلابیم و جهان همچون بهار است
امروز شگفته بزمین ریخته فردا

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پهول و پُهُپ**"[1] واقع شود اصل معنیش همین بس که از عرق رسول صلی اللّٰه علیه وسلم:

ای گل زتوخشنودم تو بوی کسی داری
وای سرو ز تو شادم شکلت بفلان ماند

و گاه اشارت افتد بر فطرت اسلام که هر یکی را از ولادت همراه است **کلُّ مولود یُولد علیٰ فطرة الاسلام**[2] و گاه

---

۱. फूल व पुहुप

۲. حدیث نبوی است که در مشکوة بدین صورت آمده ' ما من مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه کما تنتج البهیمة بهمة جمعا' رواه البخاری و مسلم (مشکوة، باب الایمان با لقدر)

اشارت افتد بر انوار مومنان که پرتو نور رسول علیه الصلوة والسلام **انا من نور الله والمومنون من نوری** [۱] وگاه اشارت افتد بر انوار انواع صلاح و عبادات آن که بر جمالش معصیت بجای خال است **یقال انما ابتلاک الله بالمعصیة کیلا یصیبک عین ابلیس لان البستاید؟ اذا کان حسنا ینصب هنا لک راس حمار کیلا یصیبه العین**، موضح راست:

اگرت گلشن عمل تازه است
دمد از معرفت بسینه بهار
بهر دفع نظر شود پیدا
یک دو جرم از تو جای راس حمار

اگر در کلمات هندوی ذکر "**هار و همیل**"[۲] واقع شود اشارت افتد بر گرد آمدن حماید اخلاق و محسنات و اعمال در رشتهٔ استعدادی.

واگر در کلمات هندوی ذکر "**چوسر هار**"[۳] واقع شود اشارت افتد بر این چهار مقام که **الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی والمعرفة راس المالی**.

---

۱. این حدیث در دلائل النبوة، مواهب لدنیه و... بدین صورت نقل شده است 'اول ماخلق الله نوری و کل الخلائق من نوری وانا من نورالله.'

۲. हार व हमेल

۳. चौसर हार

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**سیهرا**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر مقام محمود که خاصهٔ متهجدانست و **مِن اللّیلِ فَتهَجّد به نَافِلَة لَّکَ عسٰی اَن یَّبعَثَکَ ربُّک مقاما مَحمُودا**.[۲]

و اگر در کلمات هندوی گویند دوهره= "**هون بلهاری ساجنان ساجن مجه بلهار**"[۳] اشارت افتد بر خصوصیت محب حقیقی و محبوب مجازی من حیث الاشتیاق والاحتیاج:

ع= ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود

"**هون ساجن سر سیهرا ساجن مجه گلهار**"[٤] آنجا اشارت از **سیهرا** بر قرب فرایض است و اشارت از **هار** بر قرب نوافل **فافهم**.

واگر در کلمات هندوی ذکر "**پور**"[۵] واقع شود اشارت افتد بر متخلق شدن بایثار و بذل و **یُوثِرُونَ علیٰ اَنفُسِهِم و لَو کانَ بِهِم خَصَاصَة**:[٦]

از شجر یاد گیر نکتهٔ جود
هر که سنگت زند ثمر بخشش

---

۱. सेहरा   ۲. قرآن: ۱۷:۷۹

۳. हौं बलिहारी साजनाँ साजन मुझ बलिहार

٤. हों साजन सिर सेहरा साजन मुझ गलहार

۵. पुर   ٦. قرآن: ۹: ۵۹ ؛ اصل نسخه: 'الخصاصة'

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**نولاسی**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر شیونات متکثره و فیوضات متواتره که دایم الورود است.

و اگر در کلمات هندوی ذکر " **کوکلا** "[۲] واقع شود اشارت افتد بر لسان محبان مخلص که چشمهای حکمت از دل به زبان ایشان جاری می شود به وقت مغلولی حال آیة کلام **يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُو بالقولِ الثَّابِت**[۳] کفیل ایشانست.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بهنور**"[٤] و آنچه اسامی اوست واقع شود اشارت افتد بر نفس سیاه انسانی که معرفت او وسیله معرفت پرورد گار است تعالی و تقدس **مَن عرف نفسه فقد عرف ربه.**[٥]

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**مالت**"[٦] واقع شود اشارت افتد بر گلهای جوهر انسانی که به نسیم **ونفخت فیه من روحی**[۷] در گلزار صورت شگفته است، موضح راست:

---

۱. नौलासी

۲. कोकिला

۳.قرآن:۲۷:۱٤

٤. भंवर

۵.حدیث نبوی است که به کرات در ساخذهای معتبر صوفیه نقل شده است.مولانا روم در مثنوی میگوید:

بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت کانکه خود بشناخت یزدان را شناخت

٦. मालती

۷. قرآن:۲۹:۱۵ و۷۲: ۳۸

در گلشن صورت اگر این گل نشگفتی
استاد چمن رنگ خود اندر چه نهفتی

ان اللّٰه خلق آدم علی صورته:[۱]

آن بادشاه اعظم در بسته بود محکم
پوشید دلق آدم ناگاه بر در آمد

سرود در در پردهٔ بسنت ''**سب میدنی پهولن چهائیا**''[۲] اشارت بر مفهوم این چنین بیت:

جهان گویند چون خار است یا گلشن تعالی اللّٰه
که من از **انی معکم** همه گلزار می بینم

''**ترور بهیکه پهرائیا**''[۳] اشارت بر مفهوم اینچنین بیت:

اوصاف ذمیمه چون بدل شد
هر عقده که در تو بود حل شد

سرود در پرده بسنت ''**میرو چولا جهتکا کنور سنگ**''[۴] اشارت است که کلاله حجب و اختیار و قدرت که بر بسته ظاهر و صورت نیست در عین معیت محبوب محو

---

۱. قسمتی از حدیث است که در صحیح بخاری بدینصورت آمده' اذا قاتل احدکم اخاکم فلیجتنب الوجه فان الله خلق آدم علی صورته اما در بعضی از کتب احادیث بدین صورت هم یافته می شود ' خلق الله آدم علی صورته'.

۲. सब मेदिनी फूलन छाइया

۳. तरवर भेख फिर आया

۴. मेरो चोला झटका कुवर सांग

افتاد و فرو نشسته شد:

قیـام و قـعـده و تـکبیر و نیـت
همه محو است در عین معیت

"**هون چاچر کهیلون سرب انگ**"[۱] اشارت است که اکنون رقص معرفت که آنرا به هندوی **چاچر** گویند مرا از سراپای وجود بحاصل آمد زیرا که بعد از رفع حجاب و اختیار و قدرت که عارض بود بدیده عین الیقین [۲] در نظر افتاد که هیچ ذره از ذرات وجود من بی تحریك دوست متحرك نیست بلکه مجبور تصرف اوست **یحرکها کیف یشاء فمنه یتحرک ذرات الوجود و یرقص**، موضح راست:

رقـص اجـزای وجـود مـن ازو
جـنبـش ذرات بـود مـن ازو

و اگـر در کـلـمـات هـنـدوی امثال این عبارت واقع شود "**کـاچین کـلیـان نتور مورجه گئین دالیان**"[۳] اشـارت افتد که شـکـوفـهـای راز و غنچهـای اسرار که هنوز خام است یعنی در

۱. हों चाचर खेलों सरब अंग
۲. عین الیقین: یکی از مراتب ثلاثه(علم الیقین،عین الیقین،حق الیقین) است که عبارتست از کیفیت و ماهیت چیزی را بیقین دریافتن، بعد دیدن آن بچشم خود. در قرآن آمده 'ثم لترونها عین الیقین' (قرآن سوره تکاثر/ ۷)
۳. काची कलियां न तोर मुरझ गई डालियां

گلبن عین الیقین به نسیم نفحات ازل از زمین معرفت و حکمت نشگفته است سبر یعنی مکشا و فاش مکن تا شاخهای آن گلبن درهم نپیچد واز ترقی نشو ونما باز نمی ایستد.

"**دوتهن هاتهه نه لاوه پاوه گالیان**"[۱] اشارت افتد که سرّ ربوبیت و سرّ قدر که پوشیده عقل است و شرع اگر ترا بر آن هر دو به نور ولایت اطلاع افتد باید که تصرف در وی نزنی و به موجب اطلاع خویش کاری نکنی و اگر نه دشنام زندقه و الحاد و ارتداد بر تو وارد شود مستحق قتل و هلاک گردی:

زنهار مگوی بر سر جمع
گر عاشق صادقی تو اسرار
دیدی که بسکر[۲] عشق رمزی
حلّاج[۳] بگفت و رفت بر دار

---

۱. दोथन हाथ न लावा पावा गालियां ۲. در شرح منازل است که سکر اشارت است به سقوط تمالك در طرب و یکی از مقامات محبین است (دهخدا)

۳. حلاج: حسین منصور حلاج (متوفی ۳۰۹) صوفی مشهور، اصل وی از بیضای فارس بود ولی در عراق نشو ونما یافت. وی برای خود مذهب و طریقه خاصی انتخاب کرد و عده ای پیرو او گردیدند. بخاطر دعوی 'اناالحق' المقتدر خلیفه عباسی اورا به زندان انداخت و پس از چندی به دارش آویخت. از وی سخنان عجیب و غریبی بجای مانده است و کتابهای چند نیز بدو منسوب است. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کشف المحجوب، تذکرة الاولیاء، دهخدا وغیره)

بمستی گر بگوید رمز عشقش
جزایش در طریقت دار باشد

و اگر در هندوی مثال این عبارت واقع شود "**انهه بن پهولی پدریاوه بن تیس**"[۱] اشارت افتد که اینجا در بادیه دنیا گلستان لذات و شهوات و بوستان حرص و هوا شگفته است و آنجا در بادیه عقبی گلستان نعیم بهشت و بوستان تلذذات فردوس در بهار آمده است پس اینجا لذات و شهوات و آنجا نعیم و تلذذات چه حاصل میل باینها لایق مرتبه عشاق نیست:

دنیی و عقبی حجاب عاشق است
میل اینها کی ز عاشق لایق است

"**لی چل رانی کی دلها اپنی دیس**"[۲] اشارت بر آنست که همت عاشق بعاشق می گوید با مریدان با مرشدان و پیران که مرا بجهانی دگر انداز و ازین هر دو وارهانی و بکونین پسنده مشو که:

مارا بجز این جهان جهانی دگر است
جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است

---

۱. इह बन फूली पुडरिया उह बन तीस
۲. ले चल रानी के दुलहा अपने देश

چنانکه درین سرود پوربی مذکور می گردد" **ساجن آو همارین بارین** "[۱] اشارت است بر دعوت ازلی **واللّٰهُ یَدعُو الیٰ دارِ السَّلام**[۲] بسوی همان جهانی که در بیت سابق اشاره کردیم و حالا درین مصرع هندوی بر اشاره مندرج است" **هم تن پهولی پهولن پهلوارین** "[۳] ازین نیز اشارت افتد بر همان جهانی که جهت مقربانست انشاء اللّٰه تعالی **جنة لیس فیها حور ولا قصور ولا لبن ولا عسل یتجلی فیها ربنا ضاحکا** طرفه گلزاریست گلزار مقربان که آنجادر هر غنچه تبسمی است:

ع- بلکه در هر غنچۀ بی واسطه خندان توئی

دریاب که ترا بر چنین جهان دلکش می خوانند و میگویند" **تجهه کارن مین سیج سنواری** "[٤] ای دوست بستر وصال خود را خاصه بمحبت تو آراسته ایم **یا مختار القدر اعرف قدرک انما خلقت الاکوان لاجلک اقبل الی فانی الیک مقبل** دانی که بجهت قدوم تو چها آماده کرده ایم، **ما لا عین رأت ولا اذن سمِعت ولا خَطرَ علیٰ قلبِ احد**[٥] مخصوص که ما خود را بتو

---

۱. साजन आओ हमारी बारीं — ۲. قرآن: ۲۵:۱۰

۳. हम तन फूलि फूलन फुलवारी — ٤. तुझ कारन मैं सेज संवारी

٥. حدیث نبوی است و در صحیح بخاری، و مسلم بدینصورت نقل شده است' قال الله تعالی اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر.'

دادیم **من له المولی فله الکل** فدای یکدم قدومت قدم در نه که ما ترا ایم:

ای دوست بیا که ما ترا ایم
بیگانه مشو که آشنا ایم

"**تن من جوبن جیو بلهاری**"[۱] بنگر که چسان اظهار رحمت و رافت و ابراز عنایت و محبت هر بار بتو می کنم و می گویم که تن من یعنی ظاهر و باطن **جوبن جیو** یعنی جمال و کمال ما **بلهاری** یعنی خاصه برای تست سبحان الله عجب سرّیست:

غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست
جمال دولت محبوب را بزلف ایاز

و اگر در عبارت هندوی واقع شود دوهره = "**ننه ننه پات جو انبلی سرهر پیر کهجور**"[۲] **تنه چره دیکهون بالمان نیرین بسین که دور**[۳] اشارت از **انبلی** و **کهجور** بر کلمه طیبه است که مثل کلمه **کشجرة طیبة**[٤] و عروج بر درخت بجهت دریافتن قرب و بعد محبوب اشارت بر استیلا ذکر آن صادق بر

---

۱. तन मन जोवन जिउ बलिहारी

۲. नन्ह नन्ह पात जो अंवली सरहर पेड़ खजूर

۳. तिन चढ़ देखों बालमा नियरे बसैं कि दूर ٤. قرآن: ۲٤: ۱٤

ذکر کلمه طیبه و مراد از **انبلی** ذکر نفی و اثبات باشد یعنی **لا اله الا الله** که چنانکه بجهت دیدن راه محبوب نظر را از گل برگهای آن بیرون باید برد همچنان بجهت اسعان این نظر گل ذرات و جزویات که در آفاق و انفس است نفی باید کرد و مراد از درخت **کهجور** ذکر مجرد اثبات است یعنی **الاالله** و چون ذکر آن صادق برین هر دو ذکر مستولی گردد گاهی محبوب را قریب و گاهی بعید و گاهی عیان بیند نه قریب نه بعید و گاهی چندانکه قریب تر بیند بعید تر یابد و چندانکه بعید تر بیند قریب تر یابد زیرا که چندان لطافت بیشتر احاطه بیشتر و گاهی مشتبه و مسکك ماند در قرب و بعد چنانکه موسی علیه السلام به مناجات گفت **الهی اقریب انت فاناجیک ام بعید فانادیک**.[1]

سرود در پرده سوهو" **اتهه سهاگن مکهه نجوه چهیل کهرو گل بانهه**"[2] یعنی بر خیز ای عارف کامل و بشتاب ومشاهده دولت دیدار محبوب را در دریاب که آن محبوب با همه رعنایی و برنایی در کوچه عنایت قدم نهاده و متوجه بتوجه منتظر ایستاده است .

---

۱ .حدیث قدسی است که در احیاء علوم الدین چنین آمده' قال موسی علیه السلام یا رب اقریب انت فاناجیك ام بعید فاناديك فقال انا جلیس من ذکرنی.'

۲. उठ सुहागिन मुख न जोह छैल खड़ो गाल बाहि

"تهال بهرو گج موتی نهین گود بهریه کلیانه"[۱] یعنی مروارید الطاف در طبق مودت و غنچهای اشفاق در دامن محبت پر کرده بتو آورده است، موضح راست، قطعه:

شاهد رعنا بصد خوبی برآورده است سر
آمد از جلباب محبوبی ترا جویان سحر
گل به دامان دارد از بهر تو لولو در طبق
هان بخیز ای آشنا روی نگارینش نگر

و اگر در عبارت هندوی واقع شود **"مِیت چِراتن پرهری بهولی کون هُلاس"**[۲] یا امثال ذلك اشارت افتد که ای بنده انعام و الطاف قدیم ما که از عهد اول همراه است از عهدهٔ شکرانهٔ آن هم روی درهم کشیدهٔ بچه چیز خرسند گشتهٔ **یَاأَیُّهَا الانسانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الکریمِ الَّذِی**[۳] سابقهٔ لطف ازل ما را و خاتم کرم مارا فراموش کرده بفریب نفس و تلبیس ابلیس خرسند شدی این چه معیشت و چه زندگانی؟ مثنوی:

ای ترا هر لحظه تلبیسی دگر
در بن هر موسی ابلیسی دگر
با چنین حالت که در عالم کم است
نیست جای خنده جای ماتم است

---

۱. थाल भरी गजमोतिनहिं गोद भरी कलियाहिं.

۲. मीत चिरातन परि--हरी भूली कौन हुलास.   ۳. قرآن:۶: ۸۲

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **اشتو نهار**[1] واقع شود اشارت افتد بر هژده هزار عالم و گاه اشارت افتد بر هفتاد و دو ملت و بمثلها.

و اگر در هندوی ذکر "**برکهارت**"[2] واقع شود اشارت افتد بر هنگام ظهور محبتی که در **فاحببت ان اعرف**[3] مندرج است.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**بدری**"[4] و آنچه اسامی اوست واقع شود اشارت افتد بر آن غمام که در حدیث وارد است **سأل الاعراب عن الرسول علیه الصلوة و السلام این کان ربنا حین لم خلق الخلق فقال کان فی غماء لا فوقه هواء ولا تحته هواء** [5] غماء در لغت ابر رقیق باشد و گاه اشارت افتد بر حقایق که آنرا اعیان ثابته[6] گویند.

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **میه**"[7] وآنچه اسامی

---

۱. अष्टुनहार
۲. बरखा ऋतु

۳. این عبارت قسمتی از حدیث قدسی مشهوریست که صوفیه در اکثر کتب خود بدان استناد کرده اندو متن حدیث بدین صورت معروفست"کنت کنزا مخفیافاحببت ان اعرف فخلقت الخلق."

۴. बदरी

۵. در مشکوة متن حدیث بدین صورت آمده است " عن ابی رزین قال قلت یا رسول الله این کان ربنا قبل ان یخلق خلقه قال کان فی غماء ما تحته هواء وما فوقه هواء. (رواه الترمذی، مشکوة باب بداالخلق و ذکر انبیا)

۶. اعیان ثابته: اعیان ثابته حقایق ممکنات و ذوات اشیاء را می گویند. اعیان بذاته معدوم اند زیرا که وجود خارجی ندارند اما وجود ذهنی دارند و در علم حق موجود می باشندبدین سبب آنرا صور علمیه نیز می نامند. (رساله هفت احکام،ص ۸۹)

۷. मेंह

اوست واقع شود اشارت افتد بر رش نور که در حدیث آورده است ان اللّٰه تعالی خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصاب به اهتدی ومن اخطا ضل واعتدی. در معاك ؟مذکور است که صبح ظهور نفس زد نسیم سعادت بوزید دریای جود در جنبش آمد سحاب فیض چندان باران [1] بر زمین استعدادی بارید که **اشرقت الارض بنور ربها**[2] عالم سیراب آب حیات شده و گاه اشارت افتد بر عالم ارواح زیرا که آب و روح هر دو سبب زندگی است میان یکدیگر نسبتی دارند.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**سوانت نکهت**[3] یا **بوند سواتی**"[4] و آنچه لوازم اوست واقع شود اشارت افتد بر علم اسما که از سحاب تعلیم و **علم آدم الاسماء**[5] ببارید و در اصداف قلوب مروارید بی بها صورت بست، مثنوی

تن تو ساحل(و)هستی[6] چو دریاست

بخارش فیض باران علم اسماست

---

۱. اصل نسخه: اضافه؛ ثم رش من نوره ۲. قرآن:۶۹: ۳۹

۳. स्वाति नखत ۴. بूंद सेवाती

۵. قرآن: ۳۱: ۲ ۶. هستی: خود بینی، خود پسندی و انانیت اما نزد محققان اشاره به ذات بحت است که وجود مطلق عبارت ازوست و آن وجودی است عین وجودات که بی وجود او هیچ ذره ای را وجودی نیست و به وجود او موجودات است لا غیر (برهان قاطع)

خرد غواص این بحر عظیم است

که اورا صد جواهر در گلیم است

بهر موجی هزاران در شهوار

برون ریزد ز نقل و نص و اخبار

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**جهکور یا لکواه**"[۱] یا آنچه اسامی اوست واقع شود اشارت افتد بر جذبات .....[۲]جود .

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **بدی بدی بوندن**"[۳] واقع شود اشارت افتد برارواح سعدای اسلاف:

هرآن قطره کزان دریا بظاهر صورتی بندد

یقین دانی که نام او جنید[۴] و با یزید[۵] آمد

---

۱. झकोर या लकवाह   ۲. خوانده نشد   ۳. बड़ी बड़ी बूंदन

٤. ابوالقاسم جنید ابن محمد جنید، ملقب به سید الطائفه، متوفی ۲۹۸/۲۹۷ هجری قمری، صوفی معروف ساکن بغداد ونهاوندی الاصل است. وی خواهرزاده سری سقطی بود. گویند که سی بار پیاده به حج رفته است. در کتابهای صوفیه حالات و سخنان جالب و موثر ازو نقل شده است. گاهی شعر هم میگفت. صاحب عرفات العاشقین تقی اوحدی شعری ازو نقل نموده است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کشف المحجوب، تذکرة الاولیاء، نفحات الانس و...

٥. بایزید/ ابو یزید بسطامی: اسمش طیفور بن عیسی بن آدم و لقبش سلطان العارفین است. نیاکان وی گبر بودند پس ازان بفضل ایزد بحلیه اسلام مشرف شدند. جنید بغدادی درباره مقام و مرتبت وی میگوید که مقام بایزید میان ما چنان است که مقام جبرئیل میان فرشتگان. وی در سال ۲٦۱ هجری وفات یافت.

و گاه اشارت افتد بنزول ملایکهؑ که **تَنَزَّلُ الملٰئکةُ والرُّوح**[1] وضوح آنست.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پهوئهین یا ننه ننه بودین**"[2] واقع شود اشارت افتد بر ظهور نور ذات در ذرات کاینات:

جهان را سر بسر آئینه می دان

بهر یك ذره در صد مهر تابان

اگر یك قطره را دل بر شگافی

برون آید ازو صد بحر صافی

بهر جزوی ز خاك ار بنگری راست

هزاران آدم اندر وی هویداست

به اعضا پشهٔ هم چند پیل است

در اسما قطرهٔ مانند نیل است

دل هر حبهٔ صد خرمن آمد

جهانی در دل یك ارزن آمد

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**پپیها و دادر و مور**"[3] و امثال ذلك واقع شود اشارت افتد بر السنهٔ شوریدگان عشق

---

۱. قرآن:۹۷:٤

۲. फुंइहैं या नन्हीं नन्हीं बूदें

۳. पपीहा व दादुर व मोर

و بر نواهای ایشان که مهیج ذوق و شوق و ملهم تجرید[۱] و تفرید[۲] و مودت واله و جنون بود:

غلام آن کلماتم که آتش انگیزد
نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**دامنی**"[۳] واقع شود اشارت افتد بر تیزی سیف وقت و گاه اشارت افتد بر لوامع انوار و لوایح و بروق که (به) اهل خلوت هنگام مشغولی ظاهر گردد:

بگفت احوال ما برق جهان است
دمی پیدا و دیگر دم نهان است

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **هنس و بك و چکئی و سارس**"[۴] و امثال ذلك واقع شود اشارت افتد بر عالم مثال که آن واسطه ایست میان عالم ارواح و عالم اجسام.

و اگر در کلمات هندوی گویند "**گهن گرجی**"[۵] و امثال ذلك اشارت افتد بر وارداتی که از عالم ارواح بغلبه فرود آید یا جذبه عنایت خداوندی که بقوت استیلا در

---

۱. تجرید: خود را از خلایق و علایق دنیوی جدا ساختن و مجرد گردانیدن تجرید است.

۲. تفرید: انانیت و خودی خویش را فنا کردن و شعور فنا نیز نداشتن تفرید است.

۳. दामिनी

۴. हंस व बक व चकई व सारस

۵. घन गरजे

آیدو بنده را از خواب گران غفلت سبك بیدار کند:

یك ذره عنایت تو ای بنده نواز
بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز

و گاه اشارت افتد بر هاتف غیب که به مژده یا بانتباه آواز دهد:

چه گویمت که بمیخانه دوش مست و خراب
سروش عالم غیبم چه مژده ها داده است [1]

و اگر در عبارت هندوی امثال این عبارت گویند **"دهر نین پهنا هر یا چولا"**[2] اشارت افتد که نفس سالك صفت روح گرفت و **اَشرَقَتِ الارضُ بِنُورِ رَبِّها**[3] و گاه اشارت افتد که در نظر اهل تحقیق هر برگی از نباتات زمین گواهی سی دهد یعنی که **والارضَ فَرشنٰها فَنِعمَ الماهِدُون**:[4]

هر گیاهی که بر زمین روید
وحده لا شریك له گوید

۱.. این بیتی از غزل حافظ است که مطلعش اینست:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است   بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

۲.धर ने पहना हरिया चोला   ۳.قرآن:٦٩: ٣٩

٤.قرآن: ٤٨:٥١

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **بیر بهوتی** "[۱] واقع شود اشارت افتد بر تجسد ارواح.

و اگر در عبارت هندوی گویند" **اونچ کهال پهر نیر هلورا**"[۲] اشارت افتد بر مفهوم اینچنین بیت:

گر[۳] چه نقصان کمال از می و شاهد بازی است
در مقامی که همه اوست چه نقصان چه کمال

آنجا که ظهور کبریا را قدم است
توحید من و شرک تو باشد مطلق

و اگر در کلمات هندوی گویند "**انده کوپ نِس**" [٤] اشارت افتد بر چاه ظلمانی حدوث و طبع و عنایت حب جاه پندار و غرور.

م یکی زین چاه ظلمانی برون آ تا جهان بینی

و اگر در کلمات هندوی ذکر" **پینگه و هندولا** "[۵] واقع شود اشارت افتد بر مراتب و مقامات تلوین [٦] که از نشیب و

---

۱. बीर बहूटी

۲. ऊँच खाल फिर नीर हिलोरा

۳. اصل نسخه: 'گو' چه

٤. अंध कूप निस

۵. पैंध व हिंडोला

٦. تلوین در اصطلاح تصوف نام یکی از مقامات فقر است و آن مقام طلب و تفحص است. سیگویند که از تلوین اشارتست به تقلب قلب میان کشف و احتجاب به سبب تناوب و تعاقب غیبت صفات و ظهور آن، مادام که شخص از حد صفات نفس عبور نکرده باشد و بعالم صفات قلب نرسیده اورا صاحب تلوین نگویند. (لغتنامه دهخدا)

فراز احوال معرفت است خواه در سیر الی اللّٰه باشد خواه در سیر فی اللّٰه **ان اللّٰه یحب الحال المرتحل**، موضح راست:

کلِّمینِی یا حُمَیرا و اَرِحنَا یا بلال[1]

ارتحال معرفت باشد زحالی (تا) بحال

سرود در پرده جیتسری[2] "**ایك هندولا باپ دیا**"[3] یعنی مقام اول از مقامات تلوین خوف و رجاست و آن دادهٔ پدر است یعنی از آدم علیه السلام به میراث فطرت رسیده است.

"**دوجا جو پیودئی**"[4] یعنی مقام دوم از مقامات تلوین که قبض و بسط[5] است اگر مرا طفیل متابعت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم آن مقام حاصل شود.

---

١. اشارت است به حدیث "کلمینی یا حمیرا" و "یا بلال ارحنا بالصلوة". از مضمون آن استفاده کرده مولانا در مثنوی میگوید:

مصطفی آمد که سازد همدمی — کلمینی یا حمیرا کلمی...

..جان کمال است و ندای او کمال — مصطفی گویان ارحنا یا بلال

٢. जैतश्री ٣. एक हिंडोला बाप दिया

٤. दुजा जो पिया दई ٥. قبض و بسط از نظر صوفی دو حالت است که پس از ترقی عبد از حالت خوف و رجا پیدا می شود و تفاوت میان قبض و بسط و خوف و رجا آنست که خوف و رجا مربوط است به امری خوش و نا خوش در آینده و قبض و بسط مربوط است به خوشی یا ناخوشی در حال حاضر که بر دل عارف از وارد غیبی غلبه یابد. (التعریفات)

"**تیسری هندولین پاو دهرون**"[۱] یعنی مقام سوم از مقامات تلوین هیبت و انس است آن گاه من آنجا راسخ رجل و ثابت قدم بر آیم.

"**جوبن لهرین لی**"[۲] یعنی وسعت دل من و کمال باطن در دریای وحدت موجها زدن گیرد و در بحر معرفت متلاطم شود و در قلزم معنی بجوشد:

گر یکی برجوشد این طوفان که بینم از تنور
اندرین صحرا نه موسی ماند و نه کوه طور

واگر در کلمات هندوی ذکر "**دوی کهانبه**"[۳] واقع شود اشارت افتد بر **اصبعین من اصابع الرحمٰن**[۴] که مقلب القلوب مومنان است در مقامات تلوین.

و اگر در کلمات هندوی ذکر "**چار داندی**"[۵] واقع شود اشارت افتد بر عناصر اربعه[۶] که قیام صورت بدوست.

---

۱. तिसरे हिंडोले न पांव धरौं
۲. जोवन लहरें लें
۳. दुइ खाम
۴. حدیث نبوی است که در صحیح مسلم بدین صورت نقل شده است "ان قلوب بنی آدم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب واحد یصرفه حیث یشاء"
۵. चार डांडे
۶. عناصر اربعه: نزد قدما عبارت بود از آتش و باد و آب و خاک و عقیده داشتند که آنها چهار عنصر اصلی هستند که مدار وجود کاینات بر آنها میباشد(لغتنامه دهخدا)

واگر در کلمات هندوی ذکر" **کمل و بهونرا**"[۱] واقع شود اشارت افتد بر حکمت ازلی و صفت لم یزلی که سر نبشته مردم است.

واگر در کلمات هندوی ذکر" **تتری**"[۲] واقع شود اشارت افتد بر مقامی که سالکان در آن مقام نفس خود را ریاضت[۳] دهند هر یکی فراخور استعدادات خویش چنانکه یکی از بزرگان را پرسیدند که در کدام مقام نفس را ریاضت می دهی؟ گفت در مقام توکل[٤] وگاه اشارت افتد بر مقامی که آنرا مقعد صدق[٥] گویند:

واگر در هندوی ذکر" **تیوهار**"[٦] واقع شود چنانچه **دوالی و هولی**[۷] وغیره اشارت افتد بر واردات فرح و مقام بسط

۱.اصل نسخه:'کیل'; कमल व भौंरा ۲. तितरी

۳.ریاضت در اصطلاح صوفیان عبارتست از تهذیب اخلاق نفسیه (التعریفات)

٤.توکل:اصطلاح اخلاقی و عرفانی است بمعنی به خدا سپردن و دل برداشتن از اسباب دنیا و به حضرت مسبب الاسباب توجه نمودن.

٥.مقعد صدق: در لغت بمعنی 'نشستگاه پسندیده'، و' جای حق که درو لغو و تأثیم نباشد' آمده است. در قرآن است 'فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر'. (سورالقمر/ ٥٥) مولانا در مثنوی میگوید:

مقعد صدق و جلیس حق شده رسته زین آب و گل آتشکده

٦. त्यौहार ۷. दिवाली व होली

که آن از بشارت لطیف و عنایت محبوب و اشارت رحمت و شفقت معشوق پیش محب ظاهر گردد.

و اگر در عبارت هندوی گویند" **پریتم لگ تن هولی کینهان**"[۱] و امثال ذلك اشارت افتد بر آتش محبت که در دلهای محبان تعبیه کرده اند به سراپای وجود ایشان گرفته است. در کشف الاسرار آورده آتشی که بدان راه یابد عجب است .حسین منصور قدس سره فرموده هفتاد سال آتش **نارُ اللّٰهِ الـمُوقَدَةُ الَّتِی تَطّلِعُ عَلی اَلافئِدَة**[۲] در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد:

ای شمع بیا تا من و تو راز بگوئیم
کاحوال دل سوخته هم سوخته داند

و اگر در کلمات هندوی ذکر"**دهرهندی**"[۳] وامثال ذلك واقع شود اشارت افتد بر فدای محب و خاک گشتن او از آتش عشق و محبت:

خاک شو خاک تا بروید گل
که بجز خاک نیست مظهر گل

---

۱. प्रियतम लग तन होली कीन्हा ۲. قرآن:٦ و٧: ١٠٤

۳. धुरहंडी

و صلی اللّٰه علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.

تصنیف این رساله در ماه جمادی الاول شد تاریخ سال او نه صد و هفتاد و چهار (۹۷۴) بود اکنون ای جوانمرد زنهار ندانی که این کلمات مذکوره محصوره بر همین اشارات [۱] و معانیست بلکه آنرا معانی و اشارات بسیار است که نبشته نشد تا دراز نگردد و نیز ضبط آن معنی میسر نبود و بسیار از معانی و اشارات او لطیف تر و نازک تر بود که غالبا با حوصلهٔ دانش مستمعان مسامحت نکردی درجحود و انکار افتادندی به ضرورت متابعت الاسلاف فرو گذاشته شد چنانکه عبداللّٰه بن عباس رضی اللّٰه عنه فرمود **لَو ذَکَرتُ لَکُم مَا اَعلَمُ مِن تَفسِیرِ هٰذِه الآیةِ لَرَجَمتُمُونِی** یعنی **قوله تعالی اللّٰهُ الَّذی خَلَقَ سَبعَ سَمٰوات وَّ مِنَ الاَرضِ مِثلَهُنَّ یَتنَزَّلُ الامرُ بَینَهُن** [۲] **الآیة:**

عمر بگذشت و حدیث درد من آخر نشد
شب بپایان شد کنون کوته کنم افسانه را

---

۱. اصل نسخه: 'اشارت'
۲. قرآن: ۱۲:۶۵

فرهنگ واژه های هندی

ص ٤ : دهرپد	ध्रुपद
ص ٤ : سرسُتی	सरस्वती
ص ٤ : سُر	सुर
ص ٥ : تال	ताल
ص ٥ : بندهان	बन्धान
ص ٥ : اناگت	अनागत
ص ٥ : آتیت	अतीत
ص ٥ : سم	सम
ص ٥ : پاتر	पात्र
ص ٥ : نایک	नायक
ص ٥ : بُهونایک	भुवनायक
ص ٦ : بهروپی	बहरूपी
ص ٦ : سُدهنگ	सुढंग
ص ٦ : ویسی	वेशी
ص ٧ : جمنِکا	जमनिका (भवनिका)
ص ٧ : روپ	रूप

ص ۷ : رنگ	रंग
ص ۷ : گُن	गुण
ص ۷ : چتُرائی	चतुराई
ص ۷ : مانگ	मांग
ص ۸ : بھری مانگ	भरी मांग
ص ۸ : بتِھری مانگ	बिथरी मांग
ص ۸ : گھونگھٹ	घूंघट
ص ۸ : سیندور	सेंदुर (सिन्दूर)
ص ۸ : الک	अलक
ص ۸ : تِل	तिल
ص ۹ : جورا	जूड़ा
ص ۹ : لِلار	लिलार
ص ۹ : مانتھا	माथा
ص ۹ : تِلک	तिलक
ص ۱۰ : ناسِکا	नासिका
ص ۱۰ : بیسر	बेसर
ص ۱۰ : لوچن	लोचन
ص ۱۰ : نیتر	नेत्र
ص ۱۱ : بانکی لوچن	बांके लोचन
ص ۱۱ : چھبیلی نیتر	छबीले नेत्र
ص ۱۱ : السانی نین	अलसाने नैन

ص ۱۱: بهونهین	भौंहे
ص ۱۱: برنی	बरूनी
ص ۱۱: کتاچھ	कटाक्ष
ص ۱۲: کاجل	`काजल
ص ۱۲: انکھیاں پھرکی	अंखिया फड़की
ص ۱۳: انکھیاں متکی	अंखियां मटकी
ص ۱۳: سرون، کرن پھول	सरवन कर्णफूल
ص ۱۳: ترونا	तरौना
ص ۱۳: کپول	कपोल
ص ۱۳: مکھ، آنن	मुख आनन
ص ۱۴: ادهر	अधर
ص ۱۵: رسنان	रसना
ص ۱۵: کن	कन
ص ۱۵: کنتھی	कन्ठी
ص ۱۵: کنتھ مال ردراچھ	कण्ठमाल रूद्राक्ष
ص ۱۶: کر	कर
ص ۱۶: انگوری	अंगूरी
ص ۱۶: تتهست	तठस्थ
ص ۱۶: اُر	उर
ص ۱۶: چھاتی	छाती
ص ۱۶: چیتیا موتی	छतिया मोटी

ص ١٦:	کتھن	कठिन
ص ١٧:	دو تھن	दो थन
ص ١٧:	کھیلت چیر بھر کیوا کھر گئی تھنھار	खेलत चीर भरक्यो उखड़ गई थनहार
ص ١٨:	ھار	हार
ص ١٨:	پیتھ	पीठ
ص ١٨:	کت	कटि
ص ١٩:	پھپھندی	फफूंदी
ص ١٩:	دوری	डोरी
ص ١٩:	جانگھ	जाँघ
ص ١٩:	چرن	चरण
ص ٢٠:	سست چال	सुस्त चाल
ص ٢٠:	جھنکار	झनकार
ص ٢٠:	سنگار	सिंगार
ص ٢٠:	ابھرن	अभरण
ص ٢٠:	موتی	मोती
ص ٢٠:	مکتاھل	मुक्ताहल
ص ٢١:	ساجن آوت دیکھ کی (ھی) سکھی توروں ھار	साज़न आवत देखि के सखि तोरों हार
ص ٢١:	لوگ جانی موتیا چونین ھوی نی نی کروں جوھار	लोग जानि मोतिया चुने हौ नै नै करौ जुहार

ص ۲۳: مسکای توروں هار	मुस्काय तोरों हार
ص ۲۵ چونری	चुनरी
ص ۲۵ چولا	चोला
ص ۲۵ ساری	सारी
ص ۲۵ لهنگا	लहंगा
ص ۲۵ پگ	पग
ص ۲۵ پگا	पगा
ص ۲٦ راتا چولا سر تك چونری	राता चोला सर तक चुनरी
ص ۲٦ آنچر	आंचर
ص ۲٦ پالو	पल्लू
ص ۲٦ مرگجین بانکین	मॅगजिन बांकि
ص ۲۷ انگیا	अंगिया
ص ۲۷ کنچکی	कंचुकी
ص ۲۷ کتاوکی انگیا	कटाओं की अंगिया
ص ۲۸ سونده بهری انگیا	सौंध भरी अँगिया
ص ۲۸ انگیا پهاتی جوبن بهار	अँगिया फाटी जोवन भार
ص ۲۹ تنی	तनी
ص ۲۹ بند	बँद
ص ۲۹ کـاده کتـاره کـب تن بوری	काढ़ कटारिहिं कब तन बौरी
سور کهه گنوار	मूर्ख गवार

ص ٢٩	چـولا اورهـی بهـوتك بـاده نوار	चोला और है भौतिक बाध निवारि
ص ٣٠	توتی بند	टूटे बंद
ص ٣٠	چهوتی بند	छूटे बंद
ص ٣٠	ترکی بند	तरके बंद
ص ٣١	کتاوکی چولی دلملی هوی	कटावों की चोली दलमली होय
ص ٣١	رلمین رای نجای	रल्ल़ में राई न जाय
ص ٣١	سهاگن	सुहागिन
ص ٣١	دهاگن	दुहागिन
ص ٣٢	بالاپن	बालापन
ص ٣٢	نیهر	नैहर
ص ٣٣	ترناپن	तरूनापन
ص ٣٣	سسرار	ससुराल
ص ٣٤	بودهاپن	बूढ़ापन
ص ٣٥	بیاه	ब्याह
ص ٣٧	مانگل	मांगल
ص ٣٧	سوهله	सोहला
ص ٣٨	سوت	सौत
ص ٣٨	مانمتی	मानमती
ص ٣٨	مان	मान

ص ۳۸	ستکن	मटकनि
ص ۳۹	جب جب مانان دهن کری تب تب ادهك سهاگ	जब जब मान दहन करे तब तब अधिक सुहाग
ص ۳۹	سکهی	सखी
ص ۴۰	اُتــه چل بیگ کـر نه لائی بیاروهی چتردس بدیاندهان	उठ चल वेग कर न लाई व्यासही चतुरदास विदया निधान
ص ۴۰	تــون ســان چهــاردی کــت هوت هی سانمتی	तुम मान छाड़ दई कत हेत हे मानमती
ص ۴۰	دوتی	दूती
ص ۴۱	رین مانس	रैन मानुस
ص ۴۱	باسر	बासर
ص ۴۱	بهور	भोर
ص ۴۱	سورج ادی	सूरज उदय
ص ۴۱	دهوپ	धूप
ص ۴۲	چهانه	छाँह
ص ۴۲	دوپهر کی چهانه	दोपहर की छाँह
ص ۴۳	ششں	शशि
ص ۴۳	چندرمان	चन्द्रमा
ص ۴۳	پون	पवन
ص ۴۴	چندن	चंदन

ص ٤٤	اگر	अगर
ص ٤٤	کنول	कँवल
ص ٤٤	کمدنی	कुमुदनी
ص ٤٤	تریّان	तरैयां
ص ٤٥	بھور کی تریّان	भोर की तरैयां
ص ٤٥	تم نہ بھئی بھور کی تریّان	तुम नह भई भोर की तरैयां
ص ٤٦	رین کتی تاری گنت	रैन कटी तारे गिनत
ص ٤٦	رین گئی پیتم کنتھ لاگین	रैन गई पीतम कंठ लागें
ص ٤٦	رین بھانی پیتم سنگ	रैन बिहानी पीतम संग
ص ٤٧	لالن کانھون دیکھن ندیھون	लालन कौ हौ देखन न दैहौ
ص ٤٧	توئی سنگ جائون	तौई संग जाऊँ
ص ٤٨	اوده بدیگئی موسون	अवधि बदि गई मोसों
ص ٤٨	انت رت مانی	अनत रति मानी
ص ٤٨	تھیں سدھارو جھان رت مانی	तहीं सिधारो जहां रति मानी
ص ٤٩	رت کی چنھ سب پرکت بھئی	रति के चिन्ह सब प्रकट भये
ص ٤٩	ادھر کپول نین آنن اور کھین دیت رت کی آنند	अधर कपोल नैन आनन उर कहि देत रति के आनंद

ص ۵۰	سیں پتھئی تولین سدھی پری سیں رت مانی جای	मैं पठई तौ लैन सुधि परि मैं रति मानी जाय
ص ۵۰	جھگروں کی لیوں سرجن	झगडों की ल्यों सरिजन
ص ۵۲	آدہ لیھوں بتای	आध लैहों बटाय
ص ۵۲	سمیپ	समीप
ص ۵۲	سنگ	संग
ص ۵۳	برہ	विरह
ص ۵۳	بیوگ	वियोग
ص ٥٤	گربھ	गर्भ
ص ٥٤	آنگن	आँगन
ص ٥٦	بشنپد	विशुनपद
ص ٥٦	کشن	कृष्ण
ص ٥٦	گوپی	गोपी
ص ٥٦	گجری	गूजरी
ص ۵۷	کبری	कुबरी
ص ۵۷	کبجا	कुब्जा
ص ۵۷	ادھو	उधो
ص ۵۷	پتیا	पतिया
ص ۵۹	برج	ब्रज
ص ۵۹	گوکل	गोकुल
ص ۵۹	جمنا	जमुना

ص ۵۹	گنگا	गंगा
ص ۵۹	کالندری	कालिन्द्री
ص ۵۹	مرلی	मुरली
ص ۵۹	بانسری	बाँसुरी
ص ٦۰	گانگ پار دپھ باسری باجی	गांग पार डफ बाँसुरी बाजे
ص ٦۱	بین	बीन
ص ٦۱	کنّر	किन्नर
ص ٦۲	کنس	कंस
ص ٦۲	شیش	शेष
ص ٦۲	مدہ پوری	मधुपुरी
ص ٦۲	بندرابن	ब्रिंदाबन
ص ٦۲	مدھوبن	मधुबन
ص ٦۳	متھرا	मथुरा
ص ٦۳	دوارکا	द्वारिका
ص ٦٤	جسودھا	जसोधा
ص ٦٤	نند مہر	नंद महर
ص ٦٤	گورس	गोरस
ص ٦٤	دھیو	दहियव
ص ٦٤	مھیو	महियव
ص ٦٤	نینوں	नैनों
ص ٦۵	بیچن جای	बेचन जाय

ص ٦٥	نیر بهرن جای	नीर भरन जाय
ص ٦٥	دُهاون جای	दुहावन जाय
ص ٦٥	کانده گت روندهو	कान्ह घाट रूंधो
ص ٦٥	کنهیا مارگ روکو	कन्हैया मारग रोकौ
ص ٦٧	دان	दान
ص ٦٨	لار زبان کوهیں	लार जवान कोहीं
ص ٦٨	کاهو کی بانهه مروری کاهو کی کر چوری پهوری	काहू की बांह मरोरी, काहू के कर चूरी फोरी,
ص ٦٨	کاهو کی متکیا دهاری کاهو کی کنچکی پهاری	काहू की मटकिया ढारी, काहू की कंचुकी फारी
ص ٦٨	یه بالك میرو کچهو نجانیں	यह बालक मेरो कछू न जाने
ص ٦٨	کنهیا میرو تم باد لگاوت کهور	कन्हैया मेरो तुम बाद लगावत खोर
ص ٦٩	گوال گاین چراویں	ग्वाल गायन चरावैं
ص ٧٠	گوال	ग्वाल
ص ٧١	کانده کمریا	काँधे कमरिया
ص ٧١	پاین پاوریں	पाँयन पाँवरे
ص ٧١	مور مکت سیس دهرین	मोर मुकुट सीस धरें
ص ٧٢	گوردهن دهاری	गोवर्धन धारी
ص ٧٢	سیام سندر	श्याम सुन्दर
ص ٧٢	سانورو	साँवरो

ص ٧٣	انترجاسی	अंतरजामी
ص ٧٣	پیت پچھوری	पीत पिछौरी
ص ٧٤	پالا	पाला
ص ٧٤	مانھ	माँह
ص ٧٤	سیالا	सयाला
ص ٧٤	محولا	महाला
ص ٧٤	کونچ	कौंच
ص ٧٤	سور سپتتی جار نجای	सूर सप्त ते जाड़ न जाय
ص ٧٥	جار لگت مرت کنتھ لاگ	जाड़ लगत मरत कंठ लाग
	پیاری	प्यारी
ص ٧٥	پون جھمنکا سیو جنایا	पवन झनमका सीव जनाया
ص ٧٥	کاسی کنت بھر کین لایا	कामी कंत बहुरि किन लाया
ص ٧٦	پنچم	पंचम
ص ٧٦	بسنت	बसंत
ص ٧٧	پھول	फूल
ص ٧٧	پُھپ	पुहुप
ص ٧٨	ھار	हार
ص ٧٨	ھمیل	हमेल
ص ٧٨	چوسر ھار	चौसर हार
ص ٧٩	سیھرا	सेहरा

ص ۷۹	هون بلهاری ساجنا ساجن سجھ بلهار	हौं बलिहारी साजना साजन मुझ बलिहार
ص ۷۹	هون ساجن سر سیهرا ساجن سجھ گلهار	हौं साजन सिर सेहरा साजन मुझ गलहार
ص ۷۹	پور	पुर
ص ۸۰	نولاسی	नौलासी
ص ۸۰	کوکلا	कोकिला
ص ۸۰	بهنور	भंवर
ص ۸۰	مالت	मालती
ص ۸۱	سمیدنی پهولن چهائیا	सब मेदिनी फूलन छाइया
ص ۸۱	سیرو چولا جهتکا کنور سنگ	मेरो चोला झटका कुवर संग
ص ۸۱	ترور بهیکھ پهرائیا	तरवर भेख फिर आया
ص ۸۲	هون چاچر کهیلون سرب انگ	हौं चाचर खेलों सरब अंग
ص ۸۲	کاچی کلیان نتورسورجھ گئیں دالیان	काची कलियां न तोर मुरझ गई डालियां
ص ۸۳	دوتهن هاته نه لاوا پاوه گالیان	दोथन हाथ न लावा पावा गालियां
ص ۸٤	انه بن پهولی پدریاوه بن تیس	इंह बन फूली पुडरिया उह बन तीस

ص ۸٤	لی چل رانی کی دلھا اپنی دیس	ले चल रानी के दुलहा अपने देस
ص ۸۵	ساجن آو هماری باری	साजन आओं हमारी बारी
ص ۸۵	هم تن پھولی پھولن پھلواری	हम तन फूलि फूलन फुलवारी
ص ۸۵	تجھ کاتن میں سیج سنواری	तुझ कारन मैं सेज संवारी
ص ۸٦	تن من جوبن جیو بلھاری	तन मन जोवन जिउ बलिहारी
ص ۸٦	ننھ ننھ پات جو انبلی سرهر پیر کھجور	नन्ह नन्ह पात जो अंवली सरहर पेड़ खजूर
ص ۸٦	تن چره دیکھوں بالمان نیرین بسین کی دور	तिन चढ़ देखों बालमा नियरे बसै कि दूर
ص ۸۷	اتھ سھاگن مکھ نجوه چھیل کھرو گل بانھ	उठ सुहागिन मुख न जोह छैल खड़ों गाल बाहि
ص ۸۸	تھال بھرو گج موتی نھین گود بھریھ کلیانھ	थाल भरी गजमोतिनहिं गोद भरी कलियाहिं
ص ۸۸	مِیت چِراتن پرهری بھولی کون هُلاس	मीत चिरातन परि–हरी भूली कौन हुलास
ص ۸۹	اشتونھار	अष्टुनहार
ص ۸۹	برکھارت	बरखा ऋतु
ص ۸۹	بدری	बदरी

صفحه	واژه	हिंदी
ص ۸۹	سیه	मेंह
ص ۹۰	سوانت نکهت	स्वांति नखत
ص ۹۰	بوند سواتی	बूंद सेवाती
ص ۹۱	جهکور	झकोर
ص ۹۱	لکواه	लकवाह
ص ۹۱	بری بری بوندن	बड़ी बड़ी बूंदन
ص ۹۲	پهونهیں یا ننه ننه بوندیں	फुंइहै या नन्हीं नन्हीं बूदें
ص ۹۲	پپیها	पपीहा
ص ۹۲	دادر	दादुर
ص ۹۲	مور	मोर
ص ۹۳	دامنی	दामिनी
ص ۹۳	هنس	हंस
ص ۹۳	بك	बक
ص ۹۳	چکئی	चकई
ص ۹۳	سارس	सारस
ص ۹۳	گهن گرجی	घन गरजे
ص ۹٤	دهرنیں پهنا هریا چولا	धर ने पहना हरिया चोला
ص ۹۵	بیر بهوتی	बीर बहूटी
ص ۹۵	اونچ کهال پهر نیر هلورا	ऊँच खाल फिर नीर हिलोरा
ص ۹۵	انده کوپ نس	अंध कूप निस
ص ۹۵	پینگه	पैंघ

ص ۹۵	ھندولا	हिंडोला
ص ٩٦	جیتسری	जैतश्री
ص ٩٦	ایک ھندولا باہ دیا	एक हिंडोला बाप दिया
ص ٩٦	دوجا جو پیادئی	दुजा जो पिया दई
ص ۹۷	تیسری ھنندولی نہ پاو دھرون	तिसरे हिंडोले न पांव धरौ
ص ۹۷	جوبن لھریں لین	जोवन लहरें लें
ص ۹۷	دوئی کھانبھ	दुइ खांभ
ص ۹۷	چار داندی	चार डांडे
ص ۹۸	کمل	कमल
ص ۹۸	بھنورا	भौंरा
ص ۹۸	تتری	तितरी
ص ۹۸	تیوھار	त्यौहार
ص ۹۸	دوالی	दिवाली
ص ۹۸	ھولی	होली
ص ۹۹	پریتم لگ تن ھولی کینھان	प्रियतम लग तन होली कीन्हा
ص ۹۹	دھرھندی	धुरहंडी

فهرست آیات قرآن، بترتیبی که درین کتاب آمده است

ص۱٦ : بل یداه مبسوطتان

ص۱۹ : وجاهدوا فی سبیل اللّٰه

ص۲۲ : ربنا ظلمنا انفسنا

ص۳۱ : اولٰئک کالانعام

ص۳۱ : یحبهم و یحبونه

ص۳۳ : ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها

ص۳٤ : ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة

ص۳٤ : و مِنکُم مَن یُّرَدُّ الٰی اَرذَلِ العُمُرِ لِکَیلاَ یَعلَمَ مِن بَعدِ عِلم شَیأ

ص۳٤ : کُلُّ نفس ذَایِقةُ المَوت

ص۳٤ : فَلَنُحیِیَنَّه حیٰوة طَیِّبَة

ص۳٦ : و علّم آدم الاسماء کلّها

ص۳٦ : انّی جاعل فی الارض خلیفة

ص۳۸ : وَمَن اَعرَضَ عَن ذِکرِی فَاِنَّ لَه مَعِیشَة ضَنکا وَّنحشُرُه یَومَ القِیٰمة اعمٰی

ص٤۰ : وجعلناهم ایمة یهدون بامرنا

ص٤۲ : الم تر الٰی ربّک کیف مدّالظلّ

ص٤۳ : ولسلیمان الرّیح غدوّها شهر و رواحها شهر

ص٤۸ : قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا

ص٤۹ : یوم تبلی السّرائر

ص٤۹ : یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانویعملون

ص۵۰ : یسأل الصادقین عن صدقهم

ص۵۱ : این المفر

ص۷٦ : فَلا وَرَبِّکَ لا یُومِنونَ حتّیٰ یُحکِّمُوکَ فیما شَجرَ بینهم ثم لا یجدُوا فِی انفُسِهِم حرجا مِمّا قضیتَ و یُسلِّموا تَسلِیما.

ص۷۹ : ومِن اللّیلِ فتهجّد به نافِلَة لکَ عسیٰ اَن یَبعَثکَ ربُّکَ مقاما مَحمُودا

ص۷۹ : و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة:٦

ص۸۰ : یُثبِّتُ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُو بالقولِ الثّابِت

ص۸۰ : ونفخت فیه من روحی

ص۸۵ : واللّٰه یدعو الی دار السلام

ص۸٦ : کشجرة طیبة

ص۸۹ : یایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی

ص۹۰ : اشرقت الارض بنور ربها

ص۹۰ : و علم آدم الاسماء

ص۹۲ : تنزل الملئکة والروح

ص۹٤ : واشرقت الارض بنور ربها

ص۹٤ : والارضَ فرشنٰها فَنِعمَ الماهِدُون

ص۹۹ : نارُ اللّٰهِ المُوقَدَةُ الَّتِی تَطّلِعُ عَلی الافئِدَة

ص۱۰۰ : اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ سَبعَ سَمٰوات وَّ مِنَ الارضِ مِثلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الامرُ بَینَهُنّ

فهرست احادیث

ص ٤٣ : القلب كريشة بلقائه فى ارض فلات يقلبها الرياح ظهرا وبطناً

ص ٤٤ : الشيخ فى قومه كالنبى فى الامة.

ص٤٥ : تخلقوا باخلاق اللّٰه

ص٤٦ : ابيتُ عند ربّى

ص٤٧ : اوليائى تحت قبائى لايعرفهم غيرى

ص٤٨ : المرء مع من احب

ص ٥٤ : ياليت رب محمد لم يخلق محمدا

ص٦٣ : لايلج ملكوت السماء من لم يولد مرتين

ص٦٥ : لايزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احببته

ص٦٧ : والمخلصون على خطر عظيم

ص٦٩ : كلكم راعى و كلكم مسئول عن رعيته

ص٧٣ : الفقر فخرى

ص٧٧ : كلُّ مولود يولد علىٰ فطرة الاسلام

ص٧٨ : انا من نوراللّٰه والمومنون من نورى

ص ٨٠ : من عرف نفسه فقد عرف ربه

ص ٨١ : ان اللّٰه خلق آدم على صورته

ص٨٥ : ما لا عين رأت ولا اذن سمِعت ولا خَطرَ علىٰ قلبِ احد

ص٨٧ : الهى اقريب انت فاناجيک ام بعيد فاناديک

فهرست بعضی از اصطلاحات عرفانی

فهرست نامهای اشخاص

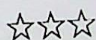


فهرست اماکن

ماخذ و منابعی که در تصحیح و حواشی و مقدمه از آنها استفاده شده است

۱. التعریفات، سید شریف جرجانی، قاهره، ۱۹۳۸
۲. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۴
۳. حل شبهات، میر عبدالواحد بلگرامی (نسخهٔ خطی)، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی، علیگر
۴. دیوان حافظ، باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۲۰
۵. سرو آزاد، غلام علی آزاد بلگرامی، کتب خانه آصفیه حیدرآباد، ۱۹۱۳
۶. سلك السلوك، باهتمام دکتر غلامعلی آریا، چاپ گلشن، ۱۳۶۹
۷. سبع سنابل (اردو ترجمه) مفتی محمد خلیل خان برکاتی، کتابخانه رضوی، تهانه، مهاراشتر
۸. فرهنگ سخنوران، دکتر ع - خیام پور، چاپخانه شرکت سهامی، تبریز، ایران ۱۳۴۰

۹. فیه ما فیه،مولانا جلال الدین رومی،تصحیح بدیع الزمان فروزانفر،انتشارات امیر کبیر تهران،۱۳۸۴
۱۰. کشف المحجوب،ابوالحسن علی هجویری،چاپ مرکز تحقیقات فارسی،ایران و پاکستان،۱۳۵۶
۱۱. لغتنامه دهخدا،علی اکبر دهخدا،چاپخانه دانشگاه تهران
۱۲. مآثر الکرام، غلام علی آزاد بلگرامی، کتابخانه آصفیه، حیدرآباد
۱۳. منتخب التواریخ،ملا عبدالقادر بدایونی،ج سوم،بتصحیح محمد احمد علی،ایشیاتك سوسائتی، کلکته،۱۸۶۹
۱۴. هفت احکام،شیخ محب الله اله آبادی،بتصحیح پروفسور حافظ محمد طاهر علی،انتشارات مرکز تحقیقات فارسی، دانشگاه اسلامی، علیگر،۲۰۰۷





Haqaiq-e-Hindi

Mir Abdul Wahid Bilgrami

edited
Mohd. Ehteshamuddin



Institute of Persian Research
Aligarh Muslim University
Aligarh

